

بررسی تحلیلی مبارزات معلمان از جنبش تنباکو تا کنون

بخش اول : از دوران تنباکو تا انقلاب ۵۷

مقدمه

جامعه معلمان با تعداد بیش از یک میلیون عضو ، مسئولیت تحقق دسترسی اندیشه و تفکر نسل نو را با سطح تمدن جهانی بشر امروزین بعهدده داشته و پیشبرد نظام آموزشی در بخش عملیاتی و اجرایی را به دوش می کشند . در واقع معلمان ، رسالت آموزش و پرورش نسل نو برای مدیریت آینده کشور که همفاز با پیشروان جامعه جهانی قرار گرفته و بتواند موانع و تنگناهای کنونی جامعه بشری را نیز محقق کنند ، به عهده دارند .

تأسیس دارالفنون بدست امیر کبیر در سال ۱۲۳۰ ، نقطه آغاز تحول آموزش از نظام کهن به نظام نوین آموزش بود . تأسیس دارالفنون را می توان مبدأ تحول در تفکر کهن و سنتی جامعه ایران محسوب نمود . چرا که آگاهی فاصله انداز است فاصله بین حاکمیت مطلق و کهن با اندیشه نوین مشروطه ، از آن زمان درایران رقم خورد . اندیشه حاصل از آموزش نوین طی زمان و از آغاز تحول آموزشی ، بتدریج در ذهن جامعه ایرانی رسوب کرد و جامعه ایران را از مطلقیت قاجار و دوره های ماقبل آن عبور و سرانجام به مشروطیت رساند . در جهان در ایام مشروطه ، علم شأن و منزلت و کرسی پیدا کرده بود ، که با سر ریز به جامعه ایران ، معلمین به همراه اهل فرهنگ و روزنامه نگاران و احزاب مترقی منشأ تحولات فکری جدید در ایران گردیدند. در ایران نظام آموزشی جدید و محیط مدرسه و دانشگاه ، همواره آرمان ملی ، علمی و طبقاتی را با خود حمل کرده است . نظام نوین آموزشی ، در تضاد با نیروهای کهن یعنی دربار قجری و روحانیون درباری و دیگر نیروهای واپسگرا و با تلاش ها و کوشش ها و با تکفیر شدن ها و مبارزات بسیار گسترده و دامنه دار بثمر رسیده است . این عرصه مبارزه در ابتدا از تبریز تا تهران و مشهد و اصفهان و دیگر شهر ها بزرگ همراه بود. معلمین در انقلاب مشروطه ، نهضت جنگل ، نهضت ملی ، جنبش ۳۹ - ۴۲ ، انقلاب ۵۷ و حرکت ها و جنبش های اصلاح طلبانه بعد از آن بصورت بسیار گسترده ای مشارکت داشته و پیشرو بوده اند . در برخی از مبارزات از جمله جنبش سال های ۳۹-۴۲ معلمین نقش پیشتاز و راه انداز مبارزات را داشته و در بقیه موارد نقش بسیار مؤثر و پیشرویی در بدنه جنبش ایفا نموده اند .

حرکت بعدی مساعی ذهن آرایان در نظام آموزشی نوین (۱) زنگار زدائی از عقل (۲) خرافه زدائی از دین (۳) استقرار آموزش نوین (۴) نشر فرهنگ و آگاهی تنظیم روابط دولت ملت - استقرار قانون - مشروطه کردن قدرت ، تلاش برای مشارکت در نظام سیاسی ، عدالت اجتماعی و باز توزیع مواهب و منابع ثروت و دستیابی به قانون « هر کس به اندازه کار و تلاشش» بوده است . مبارزاتی که تا به امروز هر چند با افت و خیز هایی مواجه شده اما متوقف نشده و تداوم یافته است . چشم انداز پیشروان در عرصه اندیشه ، در ابتدا : اندیشیدن - تحول اجتماعی و هم نفس کردن ایران با تحولات جهانی ، مشروطه و جمهوریت بوده که جایگزین نظام مطلقیت ، استبداد و سلطنت، گرداند . شرایطی که ایران را خارج از مدار تاریخی و توسعه زمان قرار داده بود . پرداختن به تلاش تاریخی آموزش و پرورش نوین و تلاش معلمین در یکصد و سی سال اخیر موضوعی است که بدون تحلیل و غور و بررسی آن نمی توان به شناخت تحول جامعه ایران دست یافت و تلاش های چندی در برخی مقاطع تاریخی انجام شده که در خور تقدیر است اما جای کنکاش و بررسی های بیشتر و گسترده تر در بررسی مبارزات در مقاطع تاریخی مختلف ، مورد نیاز است . در این تحلیل ضمن بررسی بازه زمانی جنبش تنباکو تا کنون ، امیدواریم که این مهم در برنامه عموم معلمین که خود در عرصه های مختلف دانش علمی و تاریخی صاحب نظر

هستند، بصورت گسترده و جدی تری مورد تجزیه تحلیل و موشکافی قرار بگیرد، امری که به درک و تحلیل جامعی از نقش جنبش معلمین در تحولات اجتماعی و جنبش های ادوار مختلف کمک شایانی می نماید .

بررسی تحلیلی و تاریخی ، ضرورت و لازمه پیشرفت ابعاد مختلف اجتماعی و آموزشی - فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی در مقطع کنونی و مراحل گذار تاریخ آتی به سمت توسعه ، پیشرفت و نظام اجتماعی سازگار با توسعه انسانی می باشد .

مبانی نظری و اهداف بنیادین

تا زمانی که : (۱) زیر ساخت ها و الزامات یک محیط علمی ، آموزشی و تحقیقاتی؛ (۲) نظام آموزشی مبتنی بر آزادی ، دموکراسی ، مشارکت و دخالت مؤثر کارکنان آموزشی و همچنین (۳) سیستمی برای تأمین حقوق مکفی برای رفاه معلم و تأمین یک زندگی با کرامت انسانی محقق نشود جامعه رو به رشد ، آزادی و توسعه نخواهد رفت . در بین سه الزام مطرح شده ، یک رأس آن ، یعنی تأمین حقوق مکفی و زندگی در محدوده رفاه و با کرامت انسانی و مرتبط با « سوژه » یعنی معلم ، مهم تر و کلیدی تر از دو الزام دیگر در رؤس دوم و سوم مثلث - تأمین مشارکت و زیر ساختها - است. زیرا وجود زیر ساخت ها و تجهیزات ، بدون عامل سوژه (معلم) بی اثر و ناکارآمد خواهد ماند . همچنین تأمین مشارکت نیز به عامل تعیین کننده معلم مرتبط بوده و در صورت عدم تأمین یک زندگی مکفی، اندیشه و فکر معلم برای مشارکت کارایی نخواهد داشت . اگر دولت و حاکمیت در این عرصه کوتاهی نماید به این مفهوم است که اساسا تعهد و برنامه عملی برای ایجاد یک جامعه توسعه یافته را ندارند . در چنین وضعیتی ، اگر در عرصه ای از علوم دستاوردهایی هم کسب شود ، بصورت مصنوعی ، آکواریومی و با تزریق منابع مالی بسیار هنگفت و نهایتا نا کارآمد خواهد بود. یعنی توسعه همه جانبه نبوده ، بلکه ناهمفاز، ناموزون و نامتوازن می شود. جامعه در صورتی توسعه می یابد که زمینه ها و بستر لازم برای یک زندگی شرافتمند و انسانی برای همگان و از جمله معلمین تأمین شده ، دموکراسی اجتماعی ؛ فرهنگی و اقتصادی در سطح جامعه حکمفرما شود. پیامد چنین وضعیتی افزایش درجه آزادی های فردی و اجتماعی و خود شکوفایی انسان و دست یابی به سطوح بالای نیازهای زندگی است . رشد و توسعه در سایه ترس و جهل ، خفقان و سرکوب و زندان محقق نخواهد شد . لذا ما معلمین با هر درجه از افزایش حقوق و دستمزد و کسب شأن واقعی خود نه تنها در جهت تأمین زندگی خود و خانواده هایمان گام برمی داریم بلکه آزادی ، توسعه و امنیت اجتماعی و آینده تضمین شده جامعه را نیز محقق می کنیم. در سراسر دنیا ، برای همه ملل بعینه ثابت شده است که مشارکت فردی در تصمیم گیری ها و اهداف اجتماعی ، سازمان ها و نهادهای اجتماعی ضامن رویکرد صحیح ، تدوین اهداف و برنامه صحیح و دستیابی به نتایج از قبل تعیین شده است و به هر میزان تصمیمات با مشارکت جمعی و شورایی اتخاذ شود اثر بخشی آن سازمان و نهاد بیشتر و عقلانی تر می گردد مطلقیت حاکم و از بالا به پایین در نظام آموزش و پرورش جاری و تحمیل دروسی که از بالا و بدون نیاز سنجی واقعی این عصر و دوران انجام می گیرد ، باعث ایجاد فاصله عمیقی فی ما بین نظام تصمیم گیری آن با اهداف واقعی آموزش و پرورش، دانش آموزان ، رشد و توسعه اجتماعی و نتایج اهداف مورد نظر می شود . یعنی اثرات معکوسی بار می آورد . خارج کردن نوع دروس و محتوای آن از دیدگاه های نظام حوزوی و ماقبل آموزش نوین و عدم ارائه دروس مورد نیاز عصر و زمانه با استفاده از تجربیات دورانساز کنونی اثر بخشی نظام آموزش و پرورش و ایجاد رشد و توسعه انسانی مطابق اهداف این نظام را منتفی می کند . معلمان برای ایجاد مشارکت و کرامت در شأن خود ، می بایست بتوانند تشکیلات و سازمان مستقل خود را ایجاد و آنرا تبدیل به یک نهاد در آموزش و پرورش نمایند تا تحول و برنامه ریزی صحیح و مطابق موازین علمی و مشارکت اجتماعی آموزشی تأمین گردد.

ویژگی های معلمان

معلمین در یک جامعه طبقاتی ، فاقد ابزار کار و سرمایه بوده و بعنوان فروشنده نیروی عمدتاً فکری و کمتر یدی خود فعالیت و زندگی می کنند . معلمین فاقد سرمایه ، ساختمان ها ، تجهیزات آموزشی ، نظام های برنامه ریزی ، تهیه و تدوین سیستم آموزشی و نیرو می باشند . آنها در واقع همه دارای یک کارفرما و آنهم دولت بوده که با توجه به آنکه دولت نیز می بایست نهادی برآمده از ملت باشد ، پس دولت ها در واقع دارای شرکای اجتماعی از جمله « جامعه » (مردم) و « کارکنان » (معلمین و کارکنان پژوهشی - اداری) هستند . طبق اصل سی قانون اساسی آموزش در ایران رایگان و توسط دولت انجام می شود و اگر دولت خارج از این اصل عمل نماید در واقع از انجام وظایف اساسی خود سر باز زده و مشروعیت عملکرد خود را زیر سؤال می برد . با توجه به مبانی فوق ، دولت ها و حاکمیت ها نمی توانند بطور یکجانبه و بدون مشارکت و حضور دو شریک اجتماعی ، یعنی « جامعه و معلمین » ، اقدام به طرح و سیاست گذاری ، بودجه بندی ، اولویت گذاری ، تدوین و تغییر نظام آموزشی ، تدوین منابع و دروس ، تدوین نظام های دستمزد و حقوق و جبران خدمات و پاداش معلمین نماید.

اگر کار معلمین را بصورت انتزاعی (مجرد) و فردی نگاه کنیم مشابه برخی دیگر اقلاری که ویژگی کار آنها فردی است از جمله مهندسیین ، رانندگان شرکت واحد و پزشکان می باشند اما با توجه به ویژگی های ذاتی جمعی ، در مشارکت اجتماعی در حوزه های ذکر شده و مطالبات اقتصادی ، با توجه به اینکه معلمان فاقد سرمایه هستند جزو طبقه کارگر قرار محسوب می شوند . همانطور که مهندسیین و یا رانندگان و برخی پزشکانی (که فاقد سرمایه و ابزار کار هستند) نیز جزو طبقه کارگر قرار دارند .

در خصوص نقش فکری و اجتماعی ، واضح است که معلم در همه دوران ها توانست به تحول جامعه کهن و سنتی سرعت ببخشد زیرا ویژگی کار وی تعقل ---- تفکر ----- مشاهده ----- نظریه است ، و هر گاه که توانسته است این زنجیره فکری را به « عمل و سازماندهی » منتهی نماید « تحول » را با خود همراه داشته است . معلمین بعنوان قشر مرجع ، الگوی نوجوانان و جوانان ، والدین و دیگر گروههای اجتماعی می باشد . لذا در صحنه عمل اجتماعی و بخصوص در دوران بحران ها بعنوان قشر مرجع تأثیر گذار بوده اند . در دوران تحولات اجتماعی در ایران بخش هایی از معلمین بعنوان منتخبین و نمایندگان مردم در بخش های تصمیم گیری و ارکان و سازمان های اجتماعی انتخاب شده اند ، زیرا مورد اعتماد و وثوق مردم می باشند .

معلمان از نقطه نظر کمیت و وزن اجتماعی قشر وسیع و گسترده ای از جامعه را تشکیل میدهند. از مراکز شهرهای بزرگ تا دور افتاده ترین شهرستانها و روستاها معلمان حضور داشته و لذا اعتراض و اعتصاب معلمان وسیعاً و بلاواسطه در جامعه منعکس میشود و بر زندگی اکثریت مردم، دانش آموزان و خانواده های آنان، مستقیماً تأثیر گذارند .

همبستگی سراسری معلمین در سراسر کشور می تواند وزن اثر گذاری معلمین در تصمیمات مهم مملکتی از یکطرف و بهبود ، رشد و توسعه اجتماعی از طرف دیگر را محقق کند . اختصاص بودجه لازم و مکفی مملکتی در زیر ساخت های آموزشی ، افزایش دستمزد و درآمد معلمین در محدوده رفاه ، اجرای اصل ۳۰ قانون اساسی در خصوص برقراری آموزش رایگان تا پس از دوران متوسطه و تهیه زیر ساخت های لازم آموزشی توسط دولت می تواند به بهبود فضای فرهنگی ، سیاسی و آزادی های مدنی و اجتماعی بینجامد . شاید بتوان گفت که یک شاخص توسعه یافتگی و رهایی انسان از قیود نیازهای اولیه و حرکت بسوی رشد و اعتلای انسانی ، می توان تخصیص بودجه لازم را برای امر آموزش و پرورش دانست . زیرا بودجه آموزش نشانگر سرمایه گذاری برای توسعه اجتماعی و نیروی انسانی است . معلمین در حلقه های ارتباطی و

بین خود و به اشتراک گذاشتن دانش در حوزه های مختلف علمی می توانند به تصمیمات صحیح و علمی دست یافته و باعث پیشبرد امر تحول در این حوزه ها شوند. همچنین با وجود شبکه ارتباطی بین معلمان، دارای وحدت دیدگاه در مطالبات و تا حدودی همسان وحدت نظری در مورد پدیده های اجتماعی هستند.

سطح زندگی ، حقوق و معیشت معلمان

در ایران ، دستمزد معلمان همانند دیگر اقشار حقوق بگیر اعم از کارگران ، پرستاران ، کارمندان جزء ، که همگی در مقوله طبقه کارگر قرار دارند ، طی دهه های اخیر بشدت منجمد و فشرده شده است . در حالیکه خط فقر و حداقل سطح زندگی به حدود سه میلیون و نیم تومان در ماه افزایش یافته است حقوق معلمان و دیگر اقشار حقوق بگیر بطور متوسط در سطح یک سوم خط فقر قرار دارد . نظر به اینکه معلمان بعنوان یک قشر مرجع اجتماعی پرنسب های ضروری برای ادامه کاری خود را لازم داشته تا بتوانند به انجام وظایف خود در انتقال علم و دانش اقدام کنند ، قادر نیستند به کارهای عام تر در معرض دید عمومی دست بزنند و لذا بشدت در زندگی در رنج و مضیقه قرار دارند . در اینجا خط فقر و نه خط رفاه مطرح گردید . تأمین خط رفاه برای یک کارکن و معلم ، حقوقی بیش از این سطوح را می طلبد . حقوق و دستمزدی که معلم بتواند هزینه های فرهنگی ، تفریحی و مسافرتی (داخل و خارج) ، تأمین مایحتاج اجتماعی و غیره را نیز تأمین نماید . پرداخت سطح حقوق مطرح شده ، نه هزینه بلکه سرمایه گذاری اجتماعی است . بررسی وضعیت کشورهای توسعه یافته ای که این سطح حقوق را تأمین می کنند خود حاکی از درک و اجماع حاکمان از الزامات رشد و توسعه و درجه آزادی فردی و اجتماعی آن کشورها است . حاکمیت بجهت ذهنیت و منافع قشری و طبقاتی نیم درصدی ها در ایران (طبقه سرمایه دار رانت خوار خودی و مقامات ارشد حکومتی و دولتی) قصد ندارد به اصلاحات واقعی در بهبود سطح زندگی معلمان اقدام کند . معلمان پیمانی و حتی بدون قرارداد را با حقوق بسیار نازل و اندک را بخدمت گرفته و از بیکاری موجود در سطح جامعه بشدت سوء استفاده می نماید . بخصوص از کار زنان و دانشجویان نیز برای کاهش هر چه بیشتر دستمزد بهره می برد. با توجه به عملکرد کنونی می بایست گفت دولت ها در ایران تنها ، بطور روزمره سپری می کنند و هیچ برنامه ای برای توسعه اجتماعی - اقتصادی ایران امروز و آینده را در نظر ندارند . اگر بودجه آموزش و پرورش که حدود ۳/۵ در صد تولید ناخالص داخلی است را با بودجه دیگر وزرات ها و سازمان ها مقایسه کنیم ستمی که در حق معلمان و زیست آینده جامعه ایرانی می شود را می توان بخوبی دریافت بعنوان مثال بودجه نظامی و امنیتی ۴۰ درصد بودجه سالیانه کشور است . همچنین مقایسه دستمزد معلمان در ایران با دیگر کشورها نشان از عمق و وسعت فاجعه ای است که این بخش از طبقه کارکن را در تنگنا قرار داده است. بی شک دریافت حقوق پایه ای برای تأمین یک زندگی شرافتمندانه در مقطع کنونی ، یعنی دریافت در محدوده ۵ میلیون تومان ماهیانه ، متناسب با سطح هزینه های کنونی، نشان از راه درازی است که می بایست پیموده شود . اگر انتظار داشته باشیم که با یک یا چند حرکت اعتراضی بتوانیم ذهن و اندیشه مقامات تصمیم گیر را متوجه وظایفشان در تأمین زندگی معلمان و از این طریق توسعه کنونی و آینده جامعه ایران کنیم و آنها را موظف به اتخاذ تصمیمات حاد برای تخصیص بودجه لازم برای آموزش نموده و از غارت رانت خوران و به یغما برندگان ثروت اجتماعی جلوگیری کنند ، می توان گفت که راه بجایی نمی بریم ، زیرا آنان دهه هاست که به تفکر منجمد کنونی عادت نموده و با افزایش تورم و افزایش مستمر سطح زندگی ، ما را در وضعیت مصیبت بارتری قرار می دهند . مسئولین طی دهه ها نشان داده اند که اولویت های دیگر بغیر از رشد و توسعه اجتماعی ، تغییرنظام بودجه بندی و توزیع ثروت اجتماعی از غارت و رانت ، بسمت هر کس به اندازه کار و تلاشش دارند ، تغییر وضع موجود ، راه درازی است که می بایست برای پیمودن آن آماده باشیم .

کسب حقوق مطابق شأن زندگی و انسانی، نه تنها یک الزام شخصی برای ما و خانواده و زندگیمان است بلکه یک وظیفه و الزام و یک تعهد اجتماعی ما برای کل جامعه، رشد و توسعه و رهایی از فقر و فلاکت و اعتیاد و تن فروشی نیز هست. لذا حرکت ما نیاز به یک طرح و برنامه کلی و سراسری دارد و با توجه به اینکه قشر معلمان با اندیشه و فکر سر و کار داشته و عمدتاً از همین طریق نیروی کار خود را می فروشد طرح و برنامه برای تغییر وضعیت موجود یک امر ممکن و دست یافتنی است، زیرا این جزئی از کار و زندگی روزمره معلم را تشکیل می دهد

شعار حق طلبانه معلمان "معیشت، منزلت، حق مسلم ماست" فریاد اکثریت عظیمی است که زیر خط فقر زندگی میکنند و دیگر تاب تحمل این شرایط را ندارند. این یک خواست اقتصادی است که به هیچ وجه به معلمان محدود نمی ماند. کارگران در بخشهای مختلف تولیدی و خدماتی مدتهاست برای اضافه دستمزد و پرداخت دستمزهای عقب افتاده خود در حال مبارزه و اعتصاب اند و مبارزه معلمان میتواند نقطه عطفی در روند این مبارزه باشد. هر درجه خواست معلمان متحقق شود، می توان انتظار بهبود و رشد در عرصه اجتماعی را شاهد بود. فقر و عدم تامین معیشت یک مساله عاجل و انفجاری در جامعه است و با سیر صعودی و سرسام آور قیمتها و گرانی غیر قابل تحمل در چند ماهه اخیر، وضعیت حاد تر و انفجار آمیز تر نیز خواهد شد. از این رو مبارزه معلمان بخاطر خواست و هدف مشخص و اعلام شده، از قابلیت بالایی در جلب حمایت و همراهی اکثریت عظیم مردم برخوردار است. شعارهای معلمان که اعتراضی بر علیه وضع موجود است در واقع خواست و مطالبه تمامی حقوق بگیران و طبقه کارگر است. شعارهایی از قبیل "۳۵ سال گذشته عدالت کجا رفته"، "۳۵ سال گذشته پول نفت کجا رفته"، "مدعی عدالت خجالت خجالت"، "وزیر بی کفایت، استعفا استعفا"، "نداشتن انگیزه نتیجه تبعیضه" زبان گویای جامعه امروز ما معلمان است. بعبارت دیگر مبارزه معلمان بخشی از مبارزات پیوسته ای از مطالبات و اعتراضات جاری در سراسر جامعه بوده و منعکس کننده مطالبه ای است که مضمون مشترک همه این مبارزات را تشکیل میدهد. برای نشان دادن سرمایه گذاری در امر آموزش و رابطه آن با توسعه یافتگی کشور آمار زیر نمایانگر است.

کشورها	جمعیت (میلیون)	بودجه آموزش (هزار میلیارد تومان)	بودجه برای ده میلیون نفر	مقایسه با ایران
ایران	۷۷	۲۳	۲۹۸۷	
ترکیه	۷۵	۱۱۰	۱۴۶۶۶	۵ برابر
ایتالیا	۶۱	۲۵۰	۴۰۹۸۳	۱۳/۷ برابر
فرانسه	۶۰	۳۶۰	۶۰۰۰۰	۲۰ برابر
دانمارک	۵/۵	۵۵	۱۰۰۰۰۰	۳۳/۵
نروژ	۴/۵	۶۵	۱۴۴۴۴۴	۴۸

مقایسه حقوق ایران با کشورهای کمتر توسعه یافته و توسعه یافته

کشورها	حقوق معلم (میلیون تومان)	مقایسه متوسط با ایران بطور
ایران	۱/۵	
ترکیه - عربستان - کره جنوبی - اردن - لبنان - مالزی	۸-۱۳	۷ برابر
فنلاند - انگلستان - دانمارک - فرانسه - آمریکا	۱۵-۲۸	۱۴ برابر

ارزیابی‌های سال ۱۹۸۸ همچنین استاندارد برتر جهانی، تخصیص «تولید ناخالص ملی» به آموزش و پرورش را، ۵/۳ درصد نشان می‌دهد که هم اکنون سقف این رقم تا ۷ درصد نیز افزایش یافته، کانادا ۷/۱ درصد، پرتغال ۷ درصد جامائیکا ۶/۴ ایالات متحده ۶/۸ درصد کوبا ۸/۲، پاناما ۶/۲ و بولیوی ۵/۳ درصد می‌باشد. این در حالیست که تنها ۳/۵ درصد از تولید ناخالص ملی ایران به نظام آموزشی اختصاص می‌یابد.

سهم بودجه آموزش و پرورش ایران نیز از «بودجه عمومی دولت» در سال ۷۶، بمیزان ۲۰/۹ درصد بوده که این رقم در سال ۸۳ به ۱۸/۵ درصد رسیده است. این نسبت کاهش یافته و سهم هزینه‌های آموزش و پرورش از هزینه‌های دولت نشان می‌دهد که امروزه ۸/۹ درصد از هزینه‌های دولت ایران، سهم آموزش و پرورش است.

نسبت حقوق معلمان به کارکنان بخش صنعت در ایران تنها ۵۰/۶ درصد است اما این رقم در ژاپن ۱۸۵/۵ درصد، سوئد ۱۸۲ درصد، نروژ ۱۷۸/۲۰ درصد، هلند ۱۷۷ درصد، کانادا ۱۶۳ درصد، انگلیس ۱۱۴/۱ درصد را به خود اختصاص داده است. این نشان از تفاوت دیدگاه‌های حاکمیت در کشور ما با دیگر کشورهای توسعه یافته است. آقای جواد لعل محمدی از معلمان در مشهد در نامه «اسرار مگوی بودجه ۹۴ آموزش و پرورش» به آقای روحانی می‌نویسد: «در سند چشم انداز ۱۴۰۴ کشور آمده که ایران مقام اول را در بین ۲۵ کشور منطقه خواهد داشت و بر اساس همان تکلیف مشخص شده در سند چشم انداز؛ اکنون (یعنی سال ۱۳۹۳) باید حداقل مقام دوم رتبه آموزشی را در بین این ۲۵ کشور دارا باشیم. اما چرا امروزه به جای مقام ۲ کشورهای بحرین و گرجستان و عربستان و قرقیزستان و ارمنستان و ازبکستان و ترکمنستان و ترکیه و قزاقستان و ... در ردیف‌های اول جدول قرار دارند و مقام ۱۹ نصیب ما شده است؟ اگر افغانستان، عراق، سوریه، فلسطین و لبنان در سالهای گذشته دچار جنگ‌های سخت داخلی و خارجی نبودند آنان نیز رتبه بهتر از ایران داشتند و این ما بودیم که باید در ردیف انتهائی جدول قرار می‌گرفتیم.»

همانطور که گفته شد برنامه ریزی ساز و کارهای مشارکتی و راهکارهای خود را دارد. برنامه ریزی از بالا و یکطرفه، برنامه ریزی نیست، بلکه صرفاً سیاه کردن کاغذ برای خالی نبودن عریضه است. همانطور که بر خلاف وعده برنامه چشم انداز ۱۴۰۴ از نظر رشد آموزش در ته جدول کشورها - به استثنای کشورهای در حال جنگ داخلی - قرار داریم. آیا رؤسای دولت‌های قبل و مقامات مسئول، یک صفحه گزارش و توضیح در مورد عدم تحقق این برنامه داده اند؟

آقای محمدی سپس بودجه سال ۹۴ را نقد و بررسی کرده و اشکالات عدیده ای به آن وارد کرده است. از جمله:

(- اختصاص بودجه ۳۰ میلیارد تومانی به یارانه مسکن فرهنگیان در بودجه ۹۴ آموزش و پرورش!! بجز حق مسکن مدیران در وزارتخانه و ادارات کل و... آیا تا کنون ریالی به معلمان پرداخت شده است؟ معلمان ما در بدترین مناطق روستائی گاه در مدارس بیتوته می‌کنند و این چه تعریفی است که بنام یارانه مسکن جامعه فرهنگیان در بودجه لحاظ می‌گردد؟

(- اختصاص بودجه ۶۰ میلیارد تومانی کمک به ایاب و ذهاب دانش آموزان مناطق روستائی!! حقیر به عنوان یک فرهنگی که قسمتی از خدمت خود را در مناطق محروم درجه ۳ به سر برده ام تا کنون چنین چیزی را به یاد ندارم. لطفا مسئولین و یا مدیرانی که از پرداخت چنین حقوقی به نام دانش آموزان مطلع هستند حداقل مثل بیلان‌های ناکرده، به جامعه فرهنگیان اطلاع رسانی فرمایند که ابهامات این چنینی در بودجه ای که به نام ایشان بسته می‌شود مرتفع گردد!؟

- افزایش بودجه نهضت سواد آموزی جهت پوشش تحصیلی ۳۰۰ هزار نفر از اولیاء دانش آموزان که گاه این تحصیلات اندک هیچ کاربردی نداشته و صرفاً در جهت افزایش معدل باسوادان ایران در مراکز بین المللی به کار می‌رود؛ در حالی

که در سال ۹۳ به گواهی آمار و اذعان مسئولین آموزش و پرورش بیش از ۳۵۰ هزار نفر کودک و نوجوان به علل مختلف از جمله کار از تحصیل محروم شده اند .

(- افزایش بودجه سازمان مدارس غیر انتفاعی و غیر دولتی !!

این قبیل اعتبارات نشان می دهد که مقامات تنها برای کسب امتیازات ردیف هایی در بودجه اعمال می کنند که عملاً در محل تعیین شده مصرف نمی شود ، از طرف دیگر بدون مشارکت شرکای اجتماعی دولت ، یعنی « معلمان » و « جامعه » بودجه بندی سالیانه نیز ناکارآمد و بی اثر خواهد بود .

در جمع بندی این بخش می توان گفت ، که با بررسی اطلاعات و آمار فوق و کشورهای که سرمایه گذاری در بخش آموزش و پرورش می نمایند نشان می دهد که که میزان توسعه یافتگی و سرمایه گذاری در هر کشور رابطه مستقیم با بودجه آموزش و پرورش دارد .

تاریخ تحلیلی مبارزات معلمان

همانطور که در ابتدا بیان شد، مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۳۰ هجری شمسی تأسیس یافت و نقطه تحول از تفکر سنتی جامعه ایران را رقم زد. در دوران مشروطه که علم شأن و منزلت و کرسی پیدا کرده بود، به جامعه ایران سرریز شد و نطفه های تحول از جامعه کهن را ایجاد کرد. نظام آموزشی جدید در ایران، توسط میرزا حسن رشديه، سعادت و علی داوچی پایه گذاری گردید. ملک المتکلمین در اصفهان یک دبستان تأسیس نمود، اما آنرا تعطیل می کنند و به وی اجازه منبر نمی دهند به تبریز می رود و توسط روحانیت سنتی تکفیر می شود. اولین مدرسه توسط "حاج میرزا حسن تبریزی" معروف میرزا حسن خان رشديه در ایراوان بنا شد درباریان و روحانیون سنتی و وابسته به مخالفت با آن پرداختند. وی در سال ۱۲۶۷ در تبریز یک مدرسه می سازد توسط روحانیون سنتی تکفیر شد در مشهد اقدام به تأسیس یک مدرسه نمود که توسط طلاب وابسته و تحریک شده، خراب شد. میرزا حسن رشديه در ابتدا خود جزو طلاب بود و پدرش "آخوند ملامهدی تبریزی" نیز از مجتهدین تبریز بود. میرزا حسن در کودکی به مکتبخانه ای در تبریز فرستاده شد. وی در میان شاگردان از هوش و ذکاوت بیشتری برخوردار بود، در مکتبخانه می دید که مکتبدار - به رغم فقر علمی اش چگونه با روش های بی رحمانه دانش آموزان را تنبیه می کند. بنابراین تصمیم گرفت برخی درس ها را نزد پدر بهتر بیاموزد. او که کلید مکتبخانه را داشت به شاگردان گفت صبح زودتر بیایند تا با هم درس ها را مرور کنند. دانش آموزان با کمک او توانستند درس ها را بهتر فراگیرند و تا حدودی از تنبیه خشن مکتبدار رهایی یابند. وی در ۱۵ سالگی توانست لباس روحانیت بر تن کند و در ۲۲ سالگی نیز توانست به پیشنهادی یکی از مساجد اطراف شهر تبریز برسد. اما به کتب و منابع سنتی قانع نبود، سعی می کرد تا روزنامه های فارسی را که به شهر وارد می شوند، بخواند. حبل المتین، اختر و ثریا از این دست روزنامه ها بودند که بر میرزا حسن تاثیر بسیار گذاشتند. نگاه وی با مطالعه این روزنامه ها کم کم تغییر پیدا کرد. از جمله مقالاتی که بر وی تاثیر فراوان گذاشت، مقاله ای در روزنامه ثریا بود که در آن اینچنین آمده بود: « در اروپا در هر ۱۰۰ نفر، یک نفر بی سواد است و در ایران در هر هزار نفر یک نفر باسواد و این از ضعف اصول تعلیم است » اینگونه بود که بعد از چاپ خبری مبنی بر جشن سی امین سالگی دارالمعلمین در بیروت، تصمیم گرفت به آنجا برود. پدرش را راضی کرده و در آنجا سعی کرد عربی و فرانسه بیاموزد و با روش های مدرن در تعلیم و تربیت آشنا گشت. پس از ۲ سال به اسلامبول (استانبول) ترکیه رفت و توانست با کمک سفارت ایران از مدارس مدرن در آنجا نیز دیدن کند. میرزا حسن رشديه تصمیم خود را گرفته بود. وی که سخت تحت تاثیر آموزش و پرورش مدرن قرار گرفته بود، تصمیم گرفت در ایران نیز چنین مدرسی تأسیس کند اما خوب می دانست که با انجام چنین کاری با مخالفت طلاب و روحانیون و مکتبدارها رو به رو خواهد شد. پس تصمیم گرفت در ابتدا به ایراوان در ارمنستان کنونی برود و برای ایرانیان آنجا، مدرسه مدرن تأسیس کند. پس از کش و قوس ها نهایتاً، مدرسه وی در تبریز با استقبال فراوان مردم رو به رو گشت. تعداد دانش آموزان این مدرسه عدد ۳۰۰ را رد کرد و تعداد معلمان که به سبک جدید تدریس می کردند، به ۱۲ نفر رسید. با رونق گرفتن مدرسه، مخالفت ها با میرزا حسن بالا گرفت. مخالفان وی عموماً از میان روحانیون سنتی، و مکتبدارها بودند که با این شیوه مدرن آموزشی، کسب و کار آموزش سنتی آنان از سکه افتاده بود. روش تدریس آسان الفبا توسط میرزا حسن رشديه، طریقه ای نوین بود که که بر خلاف شیوه قدیمی و دشوار مکتب خانه ها و منافع صاحبان مکاتب سنتی بود. میرزا حسن رشديه مجبور شد ۳ بار مکان مدرسه را در تبریز تغییر دهد. کار حتی به آنجا رسید که جمعی از اراذل و اوباش شبی با بیل و کلنگ به جان مدرسه افتادند و دیوار اصلی و یکی از کلاس های مدرسه را خراب کردند. به رغم همه این تهدیدها، میرزا حسن رشديه به کار خود ادامه داد. موفقیت وی در حدی بود که آموزش سالمندان را نیز برقرار کرده بود و با ۹۰ ساعت تدریس به آنان الفبا و خواندن و نوشتن را یاد می داد.

امین الدوله که دولتمردی اصلاح طلب و فرهنگ دوست بود. وقتی به صدر اعظمی برگزیده شد. بلافاصله میرزا حسن را به تهران فراخواند و از وی خواست در تهران مدرسه به سبک جدید تاسیس کند. با کمک‌های صدراعظم، میرزا حسن توانست در سال ۱۲۷۶ مدرسه رشديه را در محلی به نام "باغ کربلایی عباسعلی" در دروازه قزوین تهران تاسیس کند. به دستور امین الدوله، ۴۰ نفر از کودکان یتیم به همراه کودکان دیگر در آن مدرسه به تحصیل پرداختند. با تاسیس این مدرسه مخالفت‌ها نیز شروع شد. اما کمک امین الدوله و افراد صاحب نفوذی چون "شیخ هادی نجم آبادی" که از روحانیون آزادیخواه بود به تداوم مدرسه رشديه کمک کرد. کار میرزا حسن چنان بالا گرفت و پیشنهاد کرد مدرسه‌ای شبانه روزی جهت تحصیل ایتم تاسیس شود که با کمک مالی بزرگان دولتی و غیردولتی این پیشنهاد تصویب شده و مدرسه خیریه نیز تاسیس شد. مدارس شرف، سادات و ادب نیز از پی این مدارس تاسیس شدند. مدرسی که امکان تحصیل را برای بی بضاعت‌ها فراهم می‌کردند. میرزا حسن معلمانی برای آن مدرسه نیز تربیت کرد و تصمیم گرفت حرفه‌هایی چون کاغذسازی، قالببافی و کفافی را نیز به دانش آموزان بیاموزاند.

با عزل امین الدوله، "امین السلطان" معروف به اتابک اعظم روی کار آمد. وی با قطع بودجه مدارس، در ابتدا تصمیم گرفت وی را بابتی و از اهل بهائیت معرفی کند. این حقه به دلیل وجوه برجسته اسلامی میرزا حسن رشديه و مدارس وی و نیز خانواده مذهبی‌اش، کارساز نشد. بعد از اینکه امین السلطان شنید در مدارس رشديه، علیه دولت شبنامه پخش می‌شود، تصمیم گرفت با اجیر کردن یکی از افراد بی‌خبر، میرزا حسن رشديه را ترور کند. این ترور به دلیل پشیمانی ترور کننده از انجام ترور و بعد از اینکه متوجه شد میرزا حسن مسلمان است، ناکام ماند اما این مساله میرزا حسن رشديه را ترساند و با مشورت نزدیکانش، تصمیم گرفت برای مدتی از تهران دور شده و به سفر حج رفت. رشديه در جریان انقلاب مشروطه، به همکاری با مشروطه خواهان پرداخت. پس از به توپ بستن مجلس و در جریان استبداد صغیر، به دلیل انتقاد از دولتیان به خراسان تبعید شد. با فتح تهران و عزل محمدعلی شاه دوباره به تهران برگشت و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی خود را از سر گرفت.

اما نکته جالب توجه این است که به رغم تمام این مخالفت‌های ریز و درشت، میرزا حسن رشديه هیچ‌گاه به تعارض با سنت و دین نپرداخت. "علی اصغر حقدار" که از پژوهشگران معاصر در حوزه تاریخ و اندیشه معاصر و صاحب تالیفاتی در این زمینه است، در باب نوع تعامل میرزا حسن رشديه با سنت مداران چنین می‌گوید: «هر اقدام نوجویانه‌ای به نوعی مقابله و گذار از سنت بشمار می‌رود و موجب کنش‌های انتقام جویانه (واپس‌گرایان) می‌شود. اقداماتی که سنت‌گرایان در مقابله با مدارس رشديه انجام دادند و او را آواره گردانند. با این حال، اقدام میرزا حسن رشديه در راستا و تحت تاثیر مدرن اندیشان ایرانی نظیر آخوندزاده و آگاهی که از دگرذیسی در دنیا به دست آورده بود، قابل تامل است. مساله رشديه راه اندازی آموزش و پرورش جدید بود در سبک و محتوا. این اقدام به نوعی گذر از سنت فرهنگی و معارف پیشین بود و از طرفی حساسیت سنت‌گرایان را برمی‌انگیخت. او بدون اینکه این گذر و اقدام نوجویانه‌اش را آغشته به ضدیت احساسی و بی‌خردانه بگرداند، سودای آموزش و پرورش نوین را داشت و تمامی عمر خود را در این راه صرف کرد اما همین اقدام واقع بینانه‌اش باعث ضدیت سنت‌گرایانی شد که زندگی و معیشت خود را از وجود معارف و سبک سنتی آموزش تأمین می‌کردند. رشديه به درستی دریافته بود که معارف و سبک آموزشی سنتی جوابگوی نیازهای زمانه نیست و بر این اساس راه اندازی مدارس جدید را وجه همت خود قرار داد. بنابراین رشديه بدون اینکه با سنت ضدیت یا عنادورزی داشته باشد،

مدارس جدید را در ایران پایه گذاری کرد و با این اقدام خود دوران سپری شده معارف و سبک آموزشی سنت را نشان داد.»

حتی وقتی میرزا حسن رشديه را متهم کردند که صدای زنگ مدارس او شبیه ناقوس کلیساست، آن را متوقف کرده و در عوض دو بیت شعر برای اعلام زنگ تفریح و تشکیل صف انتخاب کرد و دانش آموزی را مامور کرد که در وقت معین این را بخوانند: «الا ای غزالان دشت ذکاوت / به بیرون روید از برای سیاحت» یا اینکه برای تشکیل صف چنین سروده بود: «هرآن کو پی علم و دانایی است / بدانند که وقت صف آرای است». این خود می‌تواند نشان بدهد که میرزا حسن به هیچ وجه قصد تقابل با دین و سنت را نداشت و حتی حاضر به مراعات نظر آنان بود اما با این حال مخالفت آنان تمامی نداشت. حقدار با تاکید بر نگاه نوین میرزا حسن رشديه به مساله آموزش، برآیند کلی نگاه سنت گرایان و روحانیون سنتی به میرزا حسن رشديه را منفی دانسته و به نوعی این تقابل را ناگزیر می‌داند. او این نگاه منفی به میرزا حسن رشديه را حتی تا امروز هم ردیابی می‌کند: «بدرستی اقدام رشديه اقدامی فرهنگی و در راستای نوسازی جامعه ایران دوران قاجاریه بود. تمامی سلامت و موفقیت و حتی عدم موفقیت میرزا حسن رشديه، همین نگاه و عمل فرهنگی وی بود که در صدد نوسازی سبک و آموزش در ایران بود اما نمی‌توان در کلیت نگاه‌های مثبت به رشديه موافق بود. چرا که هنوز هم خیلی از سنت گرایان و متصدیان معارف سنتی و سبک‌های قدمایی، به دیده منفی به اقدامات میرزا حسن رشديه می‌نگرند. از آن جهت که اقدام رشديه نشانه‌ای بر تمام شدن سبک آموزش و معارف سنتی بود. خوشنامی رشديه در واقع بینی و اقدام نوجویانه‌ای است که در آن زمانه با همت و پایمردی‌اش راهی را آغاز کرد که یکی از ارکان اصلی تجددگرایی در ایران بود و دهه‌های بعد به ثمر نشست و نهادینه شد.»

این پژوهشگر مشروطه پژوه حتی روابط متشنج و کج دار و مریز دربار قاجار با فعالیت‌های میرزا حسن رشديه را نیز متأثر از فعالیت سنت گرایان علیه وی می‌داند و نه صرفاً انگیزه‌های سیاسی. در اینجا می‌توانیم به نکته‌ای که در بخش اول گفتیم اشاره کنیم که چگونه به رغم تمایل اولیه ناصرالدین شاه وی در نهایت و تحت تاثیر بدگویی مخالفان میرزا حسن رشديه، از خیال همکاری وی گذشت. حقدار در این باره می‌گوید: «بی‌تردید اقدامات وی همانند دیگر اقدام نوگرایانه به تناسب وضعیت دربار و شرایطی که حکومت قاجار داشت، دچار نوسان می‌شود و برخوردهای متفاوت و متعارضی را به وجود می‌آورد. البته وجود عنصر ملایان و همراهی آنان با درباریان و تاثیراتی که در حاکمان داشتند، وضعیت را بر رفتارهای متغیری که از سوی دربار به اقدام رشديه اعمال می‌شد در خود جای داده است. اگرچه می‌دانیم که بیشترین مخالفت‌های نظری و عملی با مدارس رشديه از سوی متصدیان معارف سنتی بروز داشت و حاکمان حداقل در ظاهر و علنی مخالفتی با کارهای رشديه نداشتند. در واقع حفظ وضع موجود سبک آموزش و معارف سنتی برای پایگان دینی و همراهی سیاست مدارانه درباریان با آن‌ها، شرایط را برای اقدامات رشديه متغیر می‌کرد.»

در ایام انقلاب مشروطه، "شیخ فضل الله نوری" در نامه‌ای که به "ناظم الاسلام کرمانی" به مدارس رشديه اشاره کرده و چنین می‌گوید: «ناظم الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم می‌دهم، آیا مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟ مدارس را افتتاح کردید. آنچه توانستید در جراید از ترویج مدارس نوشتید، حال شروع به

مشروطه و جمهوری کردید؟» (۱) عین الدوله مستبد نیز که در مواجهه با میرزا حسن رشديه، پدر مدارس جديد در ايران، دستور تبعيد او را داد، در گوش شازده‌ای جوان چنين فریاد برآورد: «تا اين درخت فساد يعنی اين رشديه خبيث سرپا است، شاخ و برگ شومش به همه جا خواهد کشيد. من علی اصغر خان اتابک نيستم که آن همه تحمل داشته باشم. او بی عقل بود، مار را در آستين می‌پروراند و نمی‌دانست چه کار کند... چنان اين درخت شوم را قطع کنم که آخرين ريشه‌اش هم خشک شود... بفرستيد رشديه را گرفته به کلات تبعيد کنند تا بفهمند حساب را چه جور تصفيه می‌کنند و آن ريش دراز را قبل از اعزام به کلات بفرستيد پيش من.» واقعیت آن بود که مدرسه رشديه به واسطه توفيق اش، بازار مکتب‌خانه‌ها را از رونق می‌انداخت و آنچنان که رشديه خود روايت کرده بود از میان مخالفان «یکی از آقایان که مقامش عالی‌تر از لياقتش است، خودداری نتوانست. گفت اگر اين مدارس تعميم يابد، يعنی همه مدارس مثل اين مدرسه باشد، بعد از ده سال یک نفر بی سواد پيدا نمی‌شود و آن وقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد؟ معلوم است علما که از حرمت افتادند، اسلام از رونق می‌افتد. تا مدارس در اروپا به اين درجه نرسیده بود، اسلام نصاری را امیدی بود، مدارس که ترقی کرد، دين از رونق افتاد. نصاری بی دين شدند. صلاح مسلمين در اين است که از صد شاگرد که در مدرسه درس می‌خوانند، یکی دو تاشان ملا و باسواد باشند و سايرين جاهل و تابع و مطيع علما باشند». به روايتی «مقدسین و بعضی از مردم او را مثل یک نفر کافر، نجس العین می‌دانستند... فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که اخراالزمان نزدیک شده است، که جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الفبای ما را تغيير دهند و قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها ياد بدهند، ديگر آنکه اطفال را زبان خارجه تعليم داده است... مجملًا رساله هم از بعضی علما تالیف شد در رد مدارس و تکفير اوليا مدارس.»

رشديه را اما به مثابه چريکی فرهنگي و خستگي ناپذير راهی به نا امیدی نبود. باری که برای چندمین مرتبه، عمله استبداد راهی مدرسه تازه ساز او شدند و با بیل و کلنگ به در و دیوار مدرسه افتادند، رشديه که از فراز ساختمان مقابل نظاره گر اقدامات خرابیان بود و می‌دید که با باروت بخشی از ساختمان مدرسه او را به هوا فرستادند فریاد خنده بلند کرد؛ همگان متعجب و در حیرت از این قهقهه مستانه میرزا حسن رشديه، «مفخم الملک پیشکار ولیعهد می‌گوید: خانه خراب! همه به حال تو گریه می‌کنند، تو قاه قاه می‌خندی؟ رشديه می‌گوید: هریک از این آجرپاره ها یک مدرسه خواهد شد من به آن روز می‌خندم.»

این چنين نیز شد. از هر یک از آن آجرها که به آسمان پرتاب شد مدرسه‌ای جديد بر زمین مام وطن ساخته شد: مدرسه ابتدائیه و مدرسه علمیه و مدرسه شرف و مدرسه افتتاحیه و مدرسه مظفریه و مدرسه خیریه و مدرسه دانش و مدرسه سادات و مدرسه ادب، همگی مدارس جدید بودند و طفلان مدرسه رشديه به شمار می‌آمدند. رشديه به دعوت امین الدوله روشن اندیش در شانزدهم شعبان ۱۳۱۵ (۲۰ دی ۱۲۷۶) روانه تهران شد و نخستین مدرسه خود را در تهران ساخت. اکنون دیگر کار رشديه به یک نهاد نوین تبدیل شده بود. در این مدرسه بود که زیر بنای تاسیس انجمن معارف گذاشته شد و این انجمن محفلی برای روشنفکران گردید و تاسیس مدارس دیگر نیز ایده‌ای بود که در همین انجمن حلاجی شد. اما اگر تاکنون ساز مخالفت با رشديه را برخی علما کوک می‌کردند، زین بعد ارباب قدرت نیز در کار شیخ حسن رشديه می‌پیچیدند و او نیز در کنار اشتغال به آموزش، بیش از گذشته با سیاست پیچید و کار او به شبنامه نویسی

علیه صدراعظم‌های مستبد نیز کشیده شد. این داستان با مرگ امین الدوله معارف پرور آغاز شد و به تبعید شیخ توسط عین الدوله به کلات منجر شد. شیخ در تبعید بود که شیرینی مشروطیت را چشید. همچنانکه گفته آمد، رشدیه فرهنگی جدید را در آموزش ایرانی پایه گذاشت؛ آنچنانکه در سال ۱۳۱۷ قمری اولین شاگردان مدرسه علوم سیاسی در ایران عموماً تحصیلکرده مدارس جدید بودند. بدین ترتیب نقش آموزش نوین توسط معلمین دوره در تحول جامعه ایرانی از مطلقیت و استبداد به مشروطه و جنبش مشروطه بعنوان یک پایه تحول مطرح بوده است. بطوریکه می توان آنرا تنیده در جنبش مشروطیت دانست و معلمین و دانش آموزان با نثار جان خود انقلاب مشروطه را رقم زدند. در مبارزات و جنبش های فکری و اجتماعی پس از انقلاب مشروطه نیز نقش معلمین و دانش آموزان مدارس جدید بسیار روشن و عیان می باشد.

با شکل گیری قیام ها و جنبش های رهایی بخش و دموکراتیک در گوشه و کنار ایران. که می توان به قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان به سال ۱۲۹۹، جنبش گیلان و تشکیل دولت انقلابی به ریاست میرزا کوچک خان جنگلی، قیام کلنل محمد تقی خان پسپان در خراسان در سال ۱۳۰۱ و بالاخره قیام لاهوتی در آذربایجان اشاره کرد. این جنبش ها از یک سو نتیجه افزایش تضادهای داخلی و دخالت انگلیس در امور ایران بود. معلمین و دانش آموزان در این جنبش ها نقش اساسی ایفا کردند. از جمله در تظاهرات ضد استبدادی و بر ضد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ توسط معلمین و دانش آموزان برگزار شد که اثر بخشی بسیار وسیعی در جامعه ایران داشت.

جنبش نوین آموزشی به پشتوانه تلاش پیشروان این عرصه و رشد جنبش های ضد استبدادی و مشروطه خواهی توانست تحولی اساسی در این نهاد که تا آن زمان در انحصار روحانیون سنتی و همکار دربار بود وارد نماید. توضیح آنکه دربار و روحانیت سنتی (که در برابر آن روحانیت تحول خواه هر چند در اقلیت کامل قرار داشت) بعنوان طبقات حاکم و دربار و فئودال ها در همکاری های پایه ای با یکدیگر قرار داشتند ، اما گاه بلحاظ رشد نارضایتی ها و جنبش های اجتماعی تضادهایی نیز بین آنان و دربار رخ می داد. در واقع وجه ایدئولوژیک حاکمیت در بار وجه « مقدس » بود. در تاج گذاری فتحعلیشاه ، ملا احمد نراقی مرجع شیعه در آنزمان با قرار دادن تاج بر سر فتحعلیشاه ، سلطنت را بعنوان موهبتی الهی نامید و شاه سایه خدا نامیده شد. مردم (که عوام نامیده می شدند) نیز از ظلم مأمورین و سبرکردگان درباری به روحانیون پناه می بردند. فریدون آدمیت در کتاب ایدئولوژی مشروطیت می نویسد امین الدوله که از نزدیکان ناصرالدین شاه است خطاب به وی می گوید : « بی اعتنایی و نا حسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی ، مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد به آقایان ملتجی کرده است ». در سیاحتنامه ابراهیم بیگ آمده است : « نه فقط طبقه ترقیخواه ، روحانیت را به ترقیخواهی نمی شناخت گروههای اجتماعی دیگر به روحانیون روی نمی آوردند مگر به استیصال که زاده و تعدی حکومت بود ». روحانیت سنتی که عمدتاً دارای امکانات گسترده مالی و برخی دارای اراضی وسیع و فئودال بودند (مجتهد تبریزی در آذربایجان سیصد آبادی و درآمد سالیانه وی ۳۰۰/۰۰۰ تومان بود). روحانیت سنتی حتی با پدیده های تحول در حاکمیت قاجار در تضاد قرار می گرفت و در قتل میرزا تقی خان امیر کبیر و قائم مقام ، آنان فتوای قتل را صادر نمودند. اینان در برابر مشروطه خواهان از جمله روحانیون روشنفکر و تحول خواه ایستادگی و مشروعیت را در مقابل آن قرار دادند.

اما ساخت مدرسه در جنوب ایران با یک تأخیر فاز همراه بود اولین مدرس در بحرین (که جزئی از ایران بود) توسط بازرگانان در سال ۱۳۳۰ قمری بنام « مدرسه اتحادیه ایرانیان بحرین » ساخته شد از سال ۱۳۰۴ شمسی وزارت معارف ایران هزینه اداره آنرا پرداخت نمود. مدارس اخوت و اتحاد ملی بحرین در سال ۱۳۰۸ ش ساخته شد

هیچ عرصه ای در هنر ، شعر و ادبیات و موسیقی نبود که معلمان نقش مهمی ایفا نکرده و در جنبش های اجتماعی بعنوان یک رکن جنبش حضور نداشته باشند . اگر در این عرصه به اختصار برگزار می شود جهت جلوگیری از تطویل کلام است ، به این امید که در بررسی های بعدی اقدامات موثکافانه بیشتری صورت پذیرد.

نقش معلمان در نهضت جنگل

مجله دادگر در شماره ۱۶ (ویژه نامه معلم) اریبهشت ۱۳۸۹ مصاحبه ای با آقای ابراهیم مروجی، مؤلف کتاب دو جلدی پیشگامان فرهنگ گیلان و صاحب امتیاز و مدیر مسؤول ماهنامه‌ی دادگر دارد ، ایشان تحقیقات گسترده ای در آموزش و پرورش در این دوره ارائه می دهد وی که از مجموعه‌داران اسناد و تصاویر تاریخی فرهنگ گیلان است . تا کنون نمایشگاه‌های مختلفی تحت عنوان: «صد سال فرهنگ گیلان» در سطح استان، برگزار کرده است، وی در کتابش می گوید : « نهضت جنگل که در سال ۱۲۹۴ شمسی شکل گرفت و تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی دوام یافت و با مرگ میرزا به خاموشی گرائید. این خیزش اجتماعی دارای مانیفست بود و در آن، از جمله به مقوله تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش ارج و وقع می‌نهادند. به طوری که در ماده ۵ مرام‌نامه نهضت جنگل (که به ماده معارف و اوقاف و روحانیت موسوم بود) سوادآموزی اطفال، امری ضروری و حتمی شمرده می‌شد و همچنین آموزش متوسطه نیز برای علاقه‌مندان، از ضروریات به حساب می‌آمد و این موضوع، حاکی از علاقه بانیان نهضت جنگل به مقوله‌ی تعلیم و تربیت بود. این مهم، در خاطرات تنی چند از رهبران نهضت جنگل نیز مشهود است که از آن جمله می‌توان به کتاب “سردار جنگل” نوشته ابراهیم فخرایی (که خود زمانی از کوشندگان معارف و فرهنگ در تشکیلات جنگل بود) اشاره کرد که در آن اذعان شده : میرزا کوچک، چندین بار به وی تأکید کرده که به آموزش روستائیان بپردازد و جهل و بی‌سوادی و ناآگاهی را از میان آنان ریشه کن کند؛ زیرا به باور میرزا، ریشه تمام مفساد و نابسامانی‌هایی که آن زمان گریبانگیر کشور بود، در جهل و نا آگاهی توده‌های مردم خلاصه می‌شد. بعد از این درخواست میرزا، مرحوم فخرایی به تأسیس چند دبستان (که آمار آن را به ۱۳ واحد آموزشی تخمین می‌زنند) در نقاط مختلفی که تحت نفوذ تشکیلات جنگل بود، اقدام نمود و به عنوان مثال، با همکاری تنی چند از فرهنگیان، دبستان‌های چهار کلاسه‌ای را در فومن، شفت، کسما و ماسوله تأسیس کرد».

رشت از موقعیت فرهنگی ممتاز و شکوفایی برخوردار بود. به طوری که سال‌ها پیش از تأسیس وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (آموزش و پرورش کنونی)، در شهر رشت شاهد شکوفایی مدارس ملی (غیر دولتی) بوده‌ایم. به عنوان نمونه، دبستان شرف مظفری در سال ۱۲۷۸ شمسی، یعنی سال‌ها پیش از وقوع انقلاب مشروطه و آغاز روشنگری مدنی در ایران ، در شهر رشت بنیاد شد و از سوی دیگر دبستان دخترانه بنات اسلامی در سال ۱۲۹۰ شمسی یعنی ۱۰۴ سال قبل در این شهر بنا شد و این سابقه، نشان از آن دارد که مردم رشت به واسطه‌ی برخورداری از فرهنگی بالنده، در آن سال‌های

نا آگاهی و جهالت، به دختران خود این اجازه را می‌دادند که در آن دوران دیر و دور که شاید زنان کم تر مجال زیست اجتماعی می‌یافتند، به بیرون از محیط خانه قدم بگذارند و در محیط اجتماع به کسب علم و دانش بپردازند» وی می‌گوید : « در رشت پیش از وقوع انقلاب مشروطه، مدارس ملی و غیر دولتی فراوانی دایر بودند که توسط مدیران آزاده و آزادیخواه (که از قضا عده‌ای شان هم مهاجر بودند)، اداره می‌شدند و من در خاطرات زنده یاد محمود چمنی خوانده‌ام که اکثریت قریب به اتفاق آزادیخواهانی که به ظلم و ستم زمانه اعتراض داشته‌اند، از چهار گوشه‌ی ایران و ای بسا از کشورهای همجوار، به شهر «رشت» آمده و در این دارالمرز، شغل معلمی را پیشه‌ی خود می‌کردند و در مدارس ملی - که مهد آزادی بود- مشغول به کار می‌شدند و محل خواب و خوراک آنان نیز در محل این مدارس، تأمین می‌شد و همین مدارس، هسته‌های اولیه آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی و خاستگاه جنبش‌های اجتماعی بودند و در ابتدای شکل‌گیری نهضت جنگل نیز تنی چند از فرهنگیان (کنش‌گران عرصه‌ی تعلیم و تربیت) به کمک میرزا کوچک شتافته و او را در تأسیس کمیته‌های مخفی - که در نهایت، منجر به تشکیل نهضت جنگل شد - صمیمانه یاری دادند».

مروجی می‌گوید: « نهضت جنگل، نهضتی فراگیر و اجتماعی بود که در اعتراض به وضعیت نابسامان موجود در جامعه آن روز ایران، شکل گرفت. این نهضت در اوان جنگ اول بین الملل قوام یافت و به چالش کشیدن حضور بیگانه از آرمان‌های عمده آن بود؛ چرا که در آن وقت، قوای روس و انگلیس، ایران را محل تاخت و تاز خود قرار داده بودند و این موضوع با روح سرکش و سرشت آزادی‌خواهانه مردم مغایرت داشت و طبیعی بود در چنین جغرافیایی، چنین جنبشی قد علم کند و به ستیز و رویارویی با حضور بلا منازع بیگانگان بپردازد و خواهان آزادی این آب و خاک از زیر یوغ اشغالگران باشد. نویسندگان مرام نامه ۹ ماده‌ای نهضت جنگل نیز این دیدگاه را در نگارش و تدوین مانیفست جنگل اعمال کرده بودند؛ به طوری که با قدری تأمل در آن، در می‌یابیم که این مرام نامه، در بردارنده‌ی اصولی مترقی و متمدّانه است و با دوراندیشی و حتی تجددخواهی اعضای هیأت اتحاد اسلام (که بعد نهضت جنگل را شروع کردند) تدوین شده است». مروجی با اشاره به سرگذشت می‌گوید یازده تن از فرهنگیان متقدم گیلان که از یاوران نزدیک میرزا کوچک جنگلی و از پیشگامان این جنبش بودند چنین می‌گوید : « از جمله‌ی این فرهنگیان هم‌رمز میرزا کوچک جنگلی، «ابراهیم فخرایی» بود . فخرایی به عنوان عضو کمیته فرهنگ و معارف در تشکیلات جنگلی‌ها، از سوی میرزا کوچک مأموریت یافته بود که به تأسیس دبستان در نقاط مختلف گیلان بپردازد. او در خاطرات خود در « سردار جنگل » می‌نویسد که شخص میرزا تأکید بسیاری در با سواد کردن اقشار محروم و ستمدیده جامعه داشت و همواره تأکید می‌نمود که در مناطق صعب‌العبوری که رفت و آمد در مسیر خانه و مدرسه برای نونهالان مشکل است، باید مدارس شبانه روزی احداث کرد؛ بدون آنکه حتی دیناری بابت شهریه از این دانش آموزان بی بضاعت و محروم روستایی اخذ شود». مروجی در مورد ابراهیم فخرایی نویسنده کتاب سردار جنگل می‌گوید: «ابراهیم فخرایی متولد سال ۱۲۵۷ خورشیدی در محله آفخرای رشت بود و تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه مجدیه رشت (از اولین مدارسی که در ایران اعلام موجودیت کرده بود) به پایان رساند. سپس به شام رفت و در مدرسه یونانی‌ها ادامه‌ی تحصیل داد و هم‌زمان با جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و در مدرسه سیروس تهران به تحصیل خود ادامه داد. او که به دلیل پیشگامی‌اش در کسب علم و دانش، در میان همشهری‌های خود به «مسیو فخرایی» نیز معروف بود، هم‌زمان با بر افروخته شدن شعله‌های اولیه نهضت جنگل، به رشت بازگشت با توجه به آرمان‌های جنگلیان در خصوص تأسیس مدارس، به احداث مدارس در مناطقی چون شفت و فومن پرداخت.

مرحوم فخرایی پس از پایان یافتن عمر نهضت جنگل و اعلام عفو عمومی از سوی حکومت، به خدمات اداری و اجتماعی خود ادامه داد و همچنان در خدمت اداره معارف و اوقاف (آموزش و پرورش) گیلان بود و مدتی نیز در دبستان سعدی انزلی، سمت مدیریت داشت. او همچنین طی مدتی به عنوان مدیر دبستان نمره ۱۷ منوچهری در تهران، مشغول به کار شد و در حدود سال‌های ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ خورشیدی در اعتصاب فراگیری که فرهنگیان گیلان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی شان ترتیب داده بودند، شرکت کرد و به همین خاطر از گیلان، اخراج و به تهران تبعید شد. سپس همزمان با ریاست معارف و اوقاف تقی طایر، مجدداً برای کار در گیلان، دعوت شد، وی سابقه کار مطبوعاتی نیز داشت و در فاصله سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ مجله مطرح و معروف «فروغ» را در رشت انتشار می‌داد. در سال ۱۳۲۴ نیز طی چند شماره در تهران، روزنامه‌ای را به همین نام، منتشر می‌کرد. فخرایی پس از بازنشستگی در سال ۱۳۳۳ وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی خود شد و آن، مرحله‌ی تحقیق و پژوهش بود و در همان دوره بود که کتاب جنجالی «سردار جنگل» را در سال ۱۳۴۴ منتشر کرد. جالب آنکه، با چاپ این کتاب، نسخه‌ای از آن به دست مرحوم «دکتر محمد مصدق»، پیشوای نهضت ملی ایران (که در آن تاریخ در قلعه خانوادگی خود در احمدآباد آبیگ قزوین، دوران تبعید را می‌گذراند) می‌رسد و او نیز در اظهار نظر کوتاهی (که بعدها توسط دکتر ایرج افشار به چاپ رسید) دیدگاه خود را در مورد نهضت جنگل بازگو می‌کند و می‌گوید: «از تشکیل نهضت جنگل، بنده هم سهمی بسزا و در نفع مملکت بردم». مروجی در معرفی دیگر پیشروان آموزش نوین می‌گوید: «از دیگر فرهنگیان هم عصر نهضت جنگل می‌توان به «صادق کوچک‌پور» اشاره کرد که یکی از شخصیت‌های تاثیرگذار نهضت جنگل بود. او در خاطرات خود نوشته که در نشستی خصوصی از میرزا پرسیده بود که اگر ما در این مبارزه پیرز نشویم چه باید بکنیم و میرزا در جواب او گفته بود: باید مدرسه بسازیم و توده‌های محروم را باسواد کنیم. این نکته‌ای است که در برخی از منابع تاریخی به آن اشاره و استناد شده است. وی در سال ۱۲۹۸ که «میرزا عیسی خان صدیق‌اعلم» برای تأسیس آموزش و پرورش به گیلان سفر کرده بود به پیشنهاد معلم سابق و همکار نزدیک خود، شادروان میرزا اسماعیل پوررسول به استخدام اداره تازه تأسیس و نوبنیاد معارف و اوقاف (آموزش و پرورش) گیلان درآمد و در بدو خدمت خود در فومن، اولین واحد دبستانی را به همراه عده‌ای دیگر، تأسیس کرد.

وی بعد از فومن، در نقاطی چون: آبکنار انزلی، رودسر، لنگرود و قزوین نیز خدمت کرد و در سال ۱۳۲۱ (همزمان با ریاست فرهنگ کسروی در گیلان) به مقام بازرسی اداره فرهنگ برگزیده شد. وی پیش از تشکیل جمهوری گیلان، افسر گارد جنگل و از فرماندهان نظامی آن بود و در دولت انقلابی (جمهوری) جنگل نیز همچنان در این سمت باقی ماند و تا آخرین روزهای جنگل در کنار میرزا به مبارزه پرداخت. مرحوم کوچک‌پور در جمعیت فرهنگ رشت نیز (که از انجمن‌های کارآمد عصر خود بود و در آگاه‌سازی و فرهنگ‌سازی عمومی با اقداماتی مانند: برگزاری رایگان کلاس‌های اکابر برای سوادآموزی بزرگسالان، انتشار مجله فرهنگ و برپایی تئاترهای آموزنده اخلاقی، نقش آفرین بود) سابقه عضویت داشت. فخرایی از وی در کتاب سردار جنگل به عنوان متصدی قورخانه و مسؤول مهمات جنگلی‌ها در دولت انقلابی جنگل، نام برده است. کوچک‌پور در سال ۱۳۲۷ که ترور نافرجام شاه پیش آمد، به دلیل سوابق سیاسی‌اش، طی یک ماه به زندان افتاد و پس از آزادی به بروجرد تبعید شد و در همان دوران تقاضای بازنشستگی کرد. او سپس شروع به نوشتن خاطرات خود کرد؛ اما عارضه قلبی به او امان نداد این کار را به پایان ببرد تا اینکه سال‌ها بعد، مرحوم «سید محمدتقی میرابوالقاسمی» با جمع‌آوری و ویرایش خاطرات او، کتاب نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین را به

چاپ رساند که یکی از منابع قابل توجه برای جویندگان وقایع تاریخی نهضت جنگل محسوب می‌شود». شخصیت دیگری که در نهضت جنگل، حضوری فعالانه داشت، شادروان محمد «صادق مهنوش» بود. در سال ۱۳۲۰ به استخدام اداره فرهنگ گیلان در آمد و حسابدار میرزا کوچک و مأمور پرداخت حق العبور بود. وی یک کتاب ۵ جلدی در مورد نهضت جنگل منتشر کرد که می‌تواند از مهم‌ترین منابع در خصوص نهضت جنگل باشد». مروجی در معرفی وی می‌گوید: «مهنوش علاوه بر خدمت فرهنگی، نویسنده و نقاش نیز بود و تابلوهای بسیاری از خود بر جای گذاشت». مؤلف کتاب پیشگامان فرهنگ گیلان ادامه داد: «یکی دیگر از فرهنگیان همروزگار میرزا کوچک، زنده یاد «علی تنها» (پیر فرهنگ گیلان) بود که نقش مؤثری در شکل‌گیری آموزش و پرورش گیلان ایفا کرده است و به همین مناسبت، پس از فوت او، طی سال‌ها مدرسه‌ای در لشت نشا به نام او دایر بود. شیخ علی طالقانی معروف به شیخ علی تنها در سال ۱۲۴۷ در طالقان متولد شد و در ۱۴ سالگی به گیلان مهاجرت کرد. مدتی تحصیلات حوزوی و قدیمه را دنبال نمود و معمم بود. او در پهلوی اول، مکلا شده بود. تنها در سال ۱۲۹۸ در ارتباط تنگاتنگ با میرزا عیسی خان صدیق‌اعلم به تأسیس مدارس جدید دست یازید و در همین دوران به عنوان نماینده معارف لنگرود و مدیر مدرسه نمره ۵ لنگرود مشغول به کار شد و در سال ۱۲۹۰ نیز مدرسه اقبال رشت را تأسیس کرد که بعدها به قاآنی تغییر نام یافت. مرحوم تنها از سوی دیگرچرو مؤسسین دبیرستان شمس رشت بود که متشکل از دبیرستان‌های اتفاق، اقبال و سعادت و مقر آن در سبزه میدان بود. زنده یاد تنها در مدارس چون ترقی فومن و رودکی رشت در سمت مدیر خدمت می‌کرد و من از لابه لای خاطرات شفاهی بازماندگان این مرحوم پی برده‌ام که وی یکی از دوستان نزدیک میرزا بود و از طریق ارائه خوارو بار به کمیسیون اعانات نهضت جنگل با این خیزش همکاری داشته و مورد احترام میرزا بوده است. در کتاب سردار جنگل از «شیخ علی تنها» به عنوان یکی از همکاران فرهنگی تشکیلات جنگلی‌ها یاد شده است. وی در سال ۱۲۹۴ شمسی تشکیل خانواده داد و در سال ۱۳۱۰ درگذشت. «مروجی در ادامه‌ی سخنان خود با اشاره به شرح حال «میرزا اسمعیل پوررسول»، از او نیز به عنوان یکی از پایه‌گذاران دستگاه نوین آموزش و پرورش گیلان یاد کرد و افزود: «پوررسول سابقه‌ی تأسیس مدارس سعادت و شمس را در کارنامه‌ی خود داشت و در تعامل با تشکیلات فرهنگی نهضت جنگل، در کسما یک واحد دبستان تأسیس کرد و خود شخصا طی مدتی، مدیریت آن را برعهده گرفت. در کتاب خاطرات «حاج احمد کسمائی» که نخستین بار توسط دخترش «پوراندخت» در آمریکا منتشر شد و در سال‌های اخیر با تحشیه و تصحیح «منوچهر هدایتی خوشکلام» در گیلان انتشار یافته، دو جا از پوررسول نام برده شده است. یک جا او را از پایه‌گذاران نخستین هسته‌های جنگل نام برده و در جای دیگر، تلاش او را در سمت مدیر دبستان ایمان ماسوله، در تهییج و بسیج افکار عمومی ماسوله و به ویژه اذهان دانش‌آموزان این منطقه به نفع جنگلی‌ها، قابل توجه دانسته است».

این محقق با اشاره به نام «سید احمد نقیبی» می‌گوید: «نقیبی فعالیت فرهنگی خود را در قالب همکاری با فخرایی و تشکیلات فرهنگی جنگلی‌ها آغاز کرد و همزمان با اوج‌گیری مبارزات آنان، با تأسیس و مدیریت دبستانی در صومعه سرا به نام «شمس» به همکاری با جنگلیان پرداخت. وی با پایان گرفتن این دوران، به تأسیس دبستان اکابر شبانه‌ی کوشیار مبادرت کرد و پس از چندی در سمت‌های معاونت، دبیری و نهایتاً کفالت دبیرستان فروغ رشت به خدمت فرهنگی و آموزشی خود ادامه داد. او به مدت ۱۹ سال با مبلغان پروتستان‌های آمریکایی معروف به میسیونرها (که در ایران و از جمله گیلان، مدرسه و کالج و بیمارستان احداث می‌کردند) همکاری تنگاتنگ داشت. نخستین بنیان‌های فرهنگی این

نقطه را در سال ۱۲۹۴ خورشیدی، گذاشت. پورزردهشت که در لشت‌نشا به مدیر شعاعی معروف بود، به طور کلی، مدیریت دبستان‌های ایمان ماسوله و ناصر خسرو لشت‌نشا را عهده دار بود و همزمان با مبارزات جنگلی‌ها، به روایت مجلدات اول و چهارم کتاب «تاریخ جنگل»، تألیف «صادق مهرنوش»، با اعضای کمیسیون جنگل جنگل، در تعامل بود و با میرزا کوچک، به عنوان رییس ارزاق جنگل و نگهدارنده مهمات، همکاری داشت. «مروجی تصریح کرد: «یکی از دیگر فرهنگیان هم‌رزم میرزا کوچک جنگلی، «سید محمد نجفی» (تائب) نام داشت که در همزمان با نهضت جنگل، مدیریت مدرسه احداثی جنگلی‌ها را در فومن، عهده دار و در این شهر، به «سید نجفی» معروف بود؛ یکی از احکام شغلی او در این مقطع با امضای خود میرزا کوچک صادر شده بود که این حکم در آرشیو بازماندگان او هم چنان موجود است.

ابراهیم مروجی می‌گوید: «میرزا حسین خان کسمائی» نیز که در دوره دوم انتشار نشریه جنگل (ارگان نهضت انقلابی جنگل) مدیریت نشر آن را عهده دار بود، طی مدتی در سمت مدیر مدرسه وطن (واقع در باغ سبزه میدان رشت) به خدمت فرهنگی اشتغال داشت. او در دوران مشروطه نیز سوابق مبارزاتی داشت و از جمله اعضای کمیته ستار بود؛ بعدها هم که به تهران رفت، روزنامه وقت را انتشار و به فعالیت‌های اجتماعی خود، ادامه داد. کسمائی در عین حال، شاعر و ترانه سرا بود و ترانه‌های گیلکی معروفی از او به یادگار مانده است.»

این پژوهشگر، تصریح می‌کند: «میرزا حسین روحی کرمانی»، ملقب به «نظام‌العلماء» و معروف به نیکروان که مدیر روزنامه «صورت» و رییس دبستان احمدی رشت بود، از جمله فرهنگیان بود که در روزگار مبارزه جنگلیان، در عداد طرفداران آن درآمد و در آن دوران، بر اساس اسناد موجود، ظاهراً طی مدتی کوتاه در مقام رییس بلدی (شهردار رشت) نیز فعالیت داشت. او در طول دوران پُر فراز و نشیب زندگی مبارزاتی خود، مصایب بی‌شماری را متحمل شده بود و بارها به زندان افتاد. نیکروان همچنین از پایه‌گذاران مجمع فرهنگ بود و در تحولات فرهنگی - هنری گیلان در اوایل قرن حاضر، نقش داشت. نیکروان از سوی دیگر در دوران اشغال خاک گیلان توسط قوای متفقین، با انتشار روزنامه «اخبار روزانه»، فعل و انفعالات جنگ دوم جهانی را انعکاس می‌داد، همسر او ربابه (آذرمدخت) نیکروان، بانی و مدیر مدرسه آذرمدخت و از نخستین بانوان فرهنگی گیلان بود که در سال ۱۲۹۲ شمسی بنیان این مدرسه را در رشت گذاشته بود. «مروجی در معرفی بیشتر همکاران میرزا ادامه داد: «گریگور یقیکیان، مدیر دبستان‌های رشدیه و دانش انزلی و آموزگار مدارس ارمنیان رشت و غازیان انزلی نیز از معلمانی بود که به عنوان مترجم میرزا کوچک در مذاکره با قوای روسیه و انگلیس، به همکاری با این خیزش مبادرت ورزید و بعدها مسموعات و مشاهدات خود را در ارتباط با جنگل، در کتابی تحت عنوان «هفده ماه انقلاب در گیلان» نشر داد و از سوی دیگر در کتاب شوروی و نهضت جنگل نیز بخشی دیگر از خاطرات خود را منتشر ساخت. یقیکیان از پیشگامان تئاتر گیلان بود و در این عرصه با جهانگیرخان سرتیپ پور (ترانه‌سرا و از اعضای مجمع ادبی - هنری آزاد ایران) ارتباطی تنگاتنگ داشت. این فرهنگی ارمنی همچنین، سابقه انتشار نشریات «ایران کبیر» و «ایران کنونی» را نیز در کارنامه مطبوعاتی خود داشت. «مروجی در دنباله‌ی سخنان خود به «میرزا علی حبیبی» اشاره کرد و افزود: «علی حبیبی نیز در جنگل، مسؤول کمیته انتظامات و کاتب روزنامه جنگل (ارگان جنگلی‌ها) بود و در هنگامه قدرت جنگلیان و زمانی که صادق کوچک‌پور مسؤول فرهنگ فومن بود، او که در این مقطع از خدمت فرهنگی خود به «میرزا علی آقای جنگلی» معروف بود، همچنین، در مدرسه نصرت فومن - که به دستور هیات اتحاد اسلام تشکیل شده، دارای دو کلاس درس و ۶۷ دانش‌آموز بود - در سمت مدیر، فعالیت می‌کرد. او مؤسس دبستان اتفاق

رشت بود و در پایه گذاری "دبستان شمس رشت" که ترکیب ادغام شده‌ای از مدارس اتفاق و سعادت و چند مدرسه دیگر بود، مشارکت داشت. این شخصیت فرهنگی که در جوانی از اعضای مجمع هنری ترقی نیز به شمار می‌رفت، بر اساس اسناد و خاطراتی که در منابع مختلفی چون: پیشگامان فرهنگ گیلان، تاریخ جراید و مجلات گیلان، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی، اجتماعی گیلان و قزوین، سردار جنگل و تاریخچه آموزش و پرورش گیلان آمده، به حق یکی از پایه‌گذاران دستگاه نوین تعلیم و تربیت گیلان است و مشخصاً سابقه تاسیس دبستان شش کلاسه فشکالی لنگرود و دبستان چهارکلاسه پهلوی راپشته و دبستان چهارکلاسه همت رحیم‌آباد و دارالصنایع و دبستان دخترانه عفت لنگرود را در کارنامه دارد، ضمن آنکه شکل‌گیری نخستین مدارس سلمان و رودسر و واجارگاه، به همت او صورت گرفته است. مروجی در مورد "محمدجواد پورصالح" می‌گوید: «این شخصیت که در جنگل به میرزا جواد جنگلی شهرت داشت، از فرهنگیانی بود که بر اساس اخبار مندرج در شماره دوم روزنامه جنگل - ارگان نهضت جنگل - در آن دوره، طی دو سال مدیریت مدرسه اسلامی کسما را (که به دستور هیات اتحاد اسلام، تاسیس و دایر شده و چهار کلاس درس و ۸۵ دانش‌آموز هفت تا دوازده ساله داشت) عهده دار بود. پورصالح بعدها در مدارس مختلف دولتی و ملی (از جمله: فاریابی و کوروش) خدمت کرد و با سوابق طولانی تدریس بازنشسته شد.»

با مطالعه جنبش جنگل مشخص می‌شود، این جنبش که اهداف ضد استعماری و استبداد داخلی، عدالت اجتماعی، آزادی و رهایی از ستم و خرافه را برنامه خود قرار داده بود، برای پیشبرد این مطالبات و اهداف جنبش، گسترش آموزش را عامل تعیین‌کننده‌ای دانسته و علت رخوت و عقب ماندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در بی‌سوادی و جهل و خرافه می‌دانست. جنبش جنگل با ایجاد تحول آموزشی و آگاهی و با اتکاء به همین بینش توانست تا تشکیل جمهوری گیلان پیشروی کرده و آنرا تأسیس نماید. بخش‌هایی از جنبش جنگل حتی برای فتح تهران و برقراری جمهوری به سمت تهران نیز حرکت کردند اما بجهت کمبود منابع و تجهیزات ناکام ماندند. در نهایت می‌توان شکست جنبش جنگل را علی‌رغم دستیابی به سطوح بالایی از آگاهی و دانش اما نهایتاً بجهت ناکافی بودن دانش اجتماعی در بدنه جنبش از یکطرف و کینه و عزم استعمار و استبداد در محو و نابودی آن طرف دیگر دانست. زیرا این جنبش به محدوده‌ها و عرصه‌هایی از جمله تشکیل حکومت جمهوری شورایی دست یافته بود که در صورت پایداری و گسترش آن، ریشه و اساس استعمار، جهل و عقب ماندگی و استبداد حاکم را ریشه کن می‌کرد.

مبارزه معلمان در دوران رضا شاه

همانطور که می‌دانیم در دوره روی کار آمدن رضا شاه، بخش‌های گسترده‌ای از روشنفکران آن زمان نسبت به تحولات جدید امیدوار بودند، وی تک فروش کالای پر تقاضا «امنیت» در آن دوران بود و از بسیاری از نیروهای وطن دوست که خواهان پیشرفت و توسعه بودند از جمله علی‌اکبر خان سیاسی، محمود افشار، علی‌اکبر داور، زین‌العابدین رهنما، سید احمد تدین که عموماً از خارج برگشته بودند توانست استفاده کرده و زیر ساخت‌های بسیار عظیمی را در آن روز در ایران ایجاد نماید سازه مرکزی رضا شاه برای تحول اداری مشتمل بر «داور، تدین و تیمور تاش» بود. رضا شاه مدل توسعه

خود را از کمال آتاتورک ، یعنی اصلاحات از بالا و به شیوه استبدادی قرار داده بود . در حوزه های مالی و بانکی ، اداری ، قضایی ، نظامی و صنعت توانست نوسازی های گسترده ای انجام دهد اما در کنار آن سازه سرکوب شامل تیمساز امیر احمدی ، یزدانپناه ، امیر فضلی ، شاه بختی تشکیل داد . سرپاس مختاری با نازبالش ها و سرنگ های هوا در زندان ها معروف بود . رضا شاه که به سرمایه دار و ملاک اول در ایران تبدیل شده بود سه قوه را در یکی (مجریه) و آنرا در خود خلاصه نمود . وی قائل به مجلس شورا و نظام قضائیه مستقل نبود و لذا کم کم روشنفکران و تحول خواهان از وی کناره گرفتند . بخش هایی سرکوب و به زندان افتادند و یا جان خود را از دست دادند ، توضیح آنکه وجه فکری و طرح ریزی تحولات مدرن در رأس دولت عمدتاً توسط تیمورتاش ، علی اکبر داور و تدین انجام می شد اما هر سه به قهر رضاشاه گرفتار شدند . علی اکبر داور که در رأس قوه قضائیه بود و خدمات ارزنده ای به اجرای حقوق مدرن نموده بود، وی از ترس مجازات خود کشی نمود . نخستین نشانه های تغییر رویه رضا شاه، در سال ۱۳۰۵ و با ترور ناکام مدرس مشاهده شد. در اردیبهشت ۱۳۰۶ خودکامگی وی به حدی رسید که مستوفی الممالک دیگر ادامه کار را مفید ندانست ، و در گزارشی به مهدی قلی هدایت (نخست وزیر بعدی) خود را تحقیر شده خواند و استعفا کرد .

آزادی هایی که در جریان انقلاب مشروطه به دست آمده بود در این دوره از بین رفت. بسیاری از رقبا و مخالفان شاه زندانی و در زندان کشته شدند. در میان مقتولان چند نفر از وزیران وی مانند عبدالحسین تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و نصرت الدوله، برخی از روسای ایلات مانند صولت الدوله قشقایی، برخی از شعرا و ادیبان مانند میرزاده عشقی و محمد فرخی یزدی و تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی (مانند سید حسن مدرس و ارباب کیخسرو شاهرخ) نیز دیده می شوند . علاوه بر این افراد، کشتارهای دست جمعی عشایر کهگیلویه، قشقایی و بختیاری را نیز که عمدتاً با خانواده آنها صورت می پذیرفت باید افزود . مجلس شورای ملی در این دوره جنبه نمایشی پیدا کرد و انتخابات با دستور از بالا و بر پایه فهرست هایی از نمایندگان مورد تأیید وی انجام می شد. حتی مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس (مانند جواد امامی، اسماعیل عراقی و رضا رفیع) که همگی از هواداران قبلی رضا شاه بودند سلب شد و آنان نیز دستگیر و زندانی شدند به همین منظور زندان قصر طراحی و ساخته شد و اولین زندانی آن، سازنده آن یعنی سرتیپ محمد در گاهی بود .

در این دوران از جمله معلمین مبارز ، عبدالحسین حسابی(دهزاد) است پس از تحصیلات متوسطه به شغل معلمی روی آورد. وی با نام دهزاد در ایجاد و سازماندهی حزب کارگری درآ آنزمان فعالیت می کرد ، اما تعقیب قرار گرفت ، سپس در خفا به فعالیت های خود برای بازسازی حزب خود که بعد از ضربات پلیس رضاخان به این حزب بین سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ و نابود کردن بخش عمده ای از سازمان های حزب ، مجدداً به تجدید بنای سازمان حزب نقش ایفا داشت

در این دوران همه گونه فعالیت سیاسی گروه های ملی ، کارگری و مبارز ممنوع و تحت پیگرد قرار می گرفت . از جمله گروه ۵۳ نفر اکثراً دستگیر و زندانی گردیدند ، حتی فعالیت های اجتماعی زنان نیز متوقف گردید و جراید و روزنامه ها تحت انقیاد کامل درآمده و یا تعطیل شدند

دکتر محمد تقی ارانی به مدت ۱۵ سال (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۶) سابقه فعالیت مطبوعاتی و نویسندگی داشت. او در این مدت کوتاه آثار برجسته و فراوانی انتشار داد که در زمان خود مورد توجه قرار گرفت . در ابتدای جوانی به طلبه گی روی آورد اما با تحصیل در مدارس و دانشگاه توانست دکتری شیمی از برلین اخذ کند ارانی از نخستین سال ورود به ایران

تلاش کرد با روشنفکران برجسته کشور تماس برقرار کند. آشنایی او با نیما یوشیج، احمد کسروی، شهیدزاده و طاهر تنکابنی نمونه بارزی از تلاش‌های او است. تدریس در دبیرستان‌های شرف، ثروت، معرفت و مدرسه صنعتی و تماس روزانه با دانش‌آموزان و دانشجویان زمینه مناسبی برای فعالیت و روشنگری به وجود آورده بود. وی در این دوران به تدریج به تجدید چاپ و تکمیل کتاب‌ها و رساله‌هایی که در برلین منتشر کرده بود همت گماشت و بخشی از کتاب‌های درسی را بطور رایگان در اختیار محصلین بی‌بضاعت قرار می‌داد. ارانی در جهت شناساندن میراث فرهنگی و تمدن ایران به جهان کارهای ارزشمندی در انتشار متون کهن انجام داد، از جمله:

«وجه دین» اثر ناصر خسرو قبادیانی

رساله خیام

رباعیات خیام و بدایع سعدی

اعضای گروه ۵۳ نفر عمدتاً زیر شکنجه‌های جانکاه مأموران اداره آگاهی (تأمینات) شهربانی رضاشاه قرار گرفتند و با پرونده‌هایی که برای آنها ساخته شد به زندان‌های درازمدت محکوم و راهی زندان قصر شدند

در اواسط سال‌های جنگ جهانی اول، یک گروه کوچک از روشنفکران ایرانی «مجله کاوه» که برای استقلال ایران فعالیت می‌کرد، منتشر کردند. گروه نویسندگان شامل: محمد قزوینی، محمدعلی تربیت، ابراهیم پورداود، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، فضلعلی مجتهد تبریزی، محمدعلی جمالزاده و حسن تقی‌زاده پس از جنگ در سال ۱۳۱۴ با همکاری ایرج اسکندی و بزرگ علوی به فعالیت در مجله دنیا پرداخت

برخی کتاب‌های ارانی :

تکامل و تغییر زبان فارسی

تکامل - تبعیت بمحیط - ارث -

هنر در ایران جدید

است. دکتر تقی ارانی در سال ۱۳۱۵ دستگیر شد در محاکمات خود دفاع مفصلی از کارها و اقدامات خود و گروه ۵۳ نفر نمود و بین روزهای ۱۰ تا ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ به طرز مشکوکی در زندان درگذشت

مهدی قلی هدایت، از معلمین فرهیخته و فردی ادیب و سخندان، با تسلطی ممتاز به زبان و ادبیات فارسی، عربی، آلمانی بوده و تا حدی فرانسوی و انگلیسی می‌دانست. همچنین در فن گراورسازی و کلیشه‌سازی سررشته داشت، به علم موسیقی علاقه بسیار می‌ورزید و کتابی نیز در زمینه نت نویسی دستگاه‌های موسیقی ایرانی بر جای گذارد که نخستین نمونه در نوع خود است. در ریاضیات، هیئت، فلسفه و اصول تعلیم و تربیت نیز نوشته‌های متعددی دارد. در دوران استبداد رضا شاه، با روند حاکمیت استبدادی معلمین آزاده نیز تحت فشار و تضيیقات شدید قرار گرفتند و هر کدام به

شیوه های مختلف سرکوب شدند . در دوران پایانی حکومت رضا شاه ، ارتشی که حدود ۳۴٪ بودجه مملکتی را می بلعید بدون شلیک یک تیر تسلیم و ایران از شمال و جنوب اشغال گردید و خود وی به بندری در آفریقای جنوبی تبعید گردید

مبارزات معلمان در دوران محمد رضا شاه

سید محمد نجفی (تائب) از همکاران میرزا کوچک خان که در عرصه آموزش و فرهنگ با وی همکاری می کرد در عصر نهضت ملی شدن نفت نیز کوشا بود و از علاقه‌مندان پُر شور راه مصدق به شمار می‌رفت. تائب در اولین دموونستراسیون فراگیری که دانش‌آموزان دبیرستان‌های مختلف، در سال ۱۳۲۹ و پیش از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، با شعار: صنعت نفت ایران در سراسر کشور باید ملی اعلام شود، در رشت برگزار کرده بودند، وی نقش هدایت کننده و اساسی داشت و پس از پیروزی نهضت ملی ایران و در جریان خلع ید، کاشی تابلو شرکت سابق نفت (B.P) در قُرق کارگزار - میدان دکتر حشمت فعلی- رشت، به دست او شکسته شد. . در سال های ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲ که قدرت مرکزی تمرکز کافی برای سرکوب نداشت آموزش های میدانی ، د عرصه جامعه و در بین اصناف و اقشار مختلف اجتماعی بسرعت گسترده شد . از کارگران شرکت نفت که بزرگترین قطب صنعتی بودند تا دیگر مراکز کار و تمامی اصناف تشکل های مطالباتی و صنفی خود را بر پا کردند . شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران در اول ماه مه سال ۱۳۲۳ تأسیس و در سراسر ایران گسترده شد ، که متشکل از نماینده تمامی تشکل های کارگران در کلیه کارخانجات و کارگاهها بود . تمامی صنف ها ، حتی پینه دوز و دلاک حمام نیز اصناف خود را برقرار کرده بودند . در سال ۱۳۲۵ نفت گران جنوب اعتصاب می کنند ، ۷۵٪ خواسته های آنها سیاسی و ۲۵٪ آنها اقتصادی و مطالباتی است نیروهای فکری ، نیروهای صنفی و سازمان های جوانان ، سازمان های زنان و ملیت ها تشکیل شده بود .نظاهرات بزرگ ۲۳ و ۳۰ تیر در تهران کاملا سازمان یافته و متشکل از تشکل های فوق بود . حزب توده در این دوران و تا قبل از ملی شدن صنعت نفت ، نقش گسترده ای در نشر آموزش و برقراری تشکل های مستقل داشت . این حزب بخصوص در میان جنبش های اجتماعی زنان ، جوانان و طبقه کارگر و مردم زحمتکش آموزش های وسیع نظری و عملی از جمله ایجاد تشکل های صنفی جاری کرد . پس از رأی این حزب به موازنه مثبت در واگذاری نفت، در برابر مشی مبارزه منفی دکتر مصدق که خواهان لغو کلیه امتیازات و ملی شدن صنعت نفت بود، نقش اجتماعی حزب توده کاهش یافت و با اقدامات بعدی به حاشیه رفت . غارت نفت که از زمان استخراج نفت یعنی ۱۲۸۷ تا سال ۱۳۳۰ از هر بشکه تنها ۱۶ سنت نصیب ایران می شد ، تداوم داشت . البته هزینه های اداری آن نیز کسر می گردید . انگلستان بخش جنوب کشور را در اختیار داشت و روی نفت دست گذاشته بود دکتر مصدق خود آموزگار پر حوصله ای بود. در تمامی فراز و نشیب ها طی ده سال کار توضیح و آموزش را رها نکرد . از قلم ها آگاهی ترشح و به مردم می رسید ، آگاهی ها غنی گردیدند و میل به دگرگونی بسیار گسترش یافته بود ظرفیت ها از زندان جهل و استبداد خارج می گردید . میل به مشارکت اجتماعی افزایش یافته بود ، تعداد روزنامه خوان ها ، تعداد نشریات ، عناوین کتاب ها بسرعت افزایش می یافت در دوران نهضت ملی ۱۱۰۰ نشریه بطور رسمی و ۳۲۰۰ نشریه ثبت نشده منتشر می شد . تعداد ۳۲۰۰۰ شوراهای کیفی از دهستان تا شهر های بزرگ تشکیل شده بود .مردم دارای سه ایستگاه اجتماعی شده بودند : ایستگاه « دستاورد ها» در کرامت و مشارکت در زندگی اجتماعی . ایستگاه دوم ، « تملیک ملی » که نماد آن ملی شدن صنعت نفت بود و ایستگاه سوم « طی کردن مسیر

پیشرفت و ترقی اقتصادی - سیاسی و اجتماعی» . مصدق در دورانی که بجهت کمبود بودجه امکان افزایش حقوق کارمندان را نداشت ، اقدام به افزایش حقوق معلمان بعنوان پایه تحول دوران و برای توسعه اقتصادی - اجتماعی نمود . یک جنبش ملی و دینامیسم اجتماعی شکل گرفت ۸۰ حزب در حد فاصل سال های ۳۰ تا ۳۲ ایجاد شدند که ۷-۸ حزب اصلی را شامل می شد تمامی نیروهای اجتماعی از دربار و روحانیون راست تا ناسیونالیستی و تشکل های کارگری و چپ منزلگاه تشکیلاتی پیدا کردند. وقایع نخست وزیری قوام السلطنه و پیامد آن سی تیر ۳۱ ، باعث عمق یافتن آگاهی های مردم و رادیکالیسم اجتماعی برای رهایی شده بود. همانطور که بیان شد عمده ترین فعالیت مصدق آموزش بود ، هر جا که مشکل داشت برای مردم توضیح می داند ، مشارکت مردم نکته کلیدی در کارهایش بود . در دوران وی سطح مشارکت بسیار افزایش یافت و طلسم دولت - ملت شکست . دکتر مصدق خود نیز از وقایع و سیر تاریخ بخوبی آموزش می گرفت .

وی قبل از سی تیر با خط مشی لیبرال دموکراسی پیش آمده بود اما پس از ۳۰ تیر، خط مشی سوسیال دموکراسی را در پیش گرفت و یک رادیکالیسم عقلی اجتماعی - سیاسی راه اندازی کرد . از همین مقطع بعد بود که آیت الله کاشانی از وی جدا و در تقابل با وی قرار گرفت . دکتر مصدق پس از کودتا و سپس گذار حکومت از جنبش سال های ۳۹ - ۱۳۴۲ در مقدمه کتاب حسن صدر در مورد مبارزه مسلحانه انقلاب الجزایر اظهار امیدواری می کند که مردم ایران نیز راه مردم الجزایر را دنبال کنند . حمایت وی از جنبش مسلحانه جنگل نیز قبلا مطرح گردید .

پس از سرکوبی کلیه تشکل های مستقل پس از کودتای مرداد ۳۲ ، بدنه اجتماعی کارگران به تشکل هایی که مورد تأیید بخش هایی از حاکمیت بودند، برای سازمان یابی مراجعه نمود . باشگاه مهرگان که درخشش رئیس آن بود از جمله این نوع تشکل هاست . مهرگان با علی امینی رابطه دوستی داشت و معلمان بسیاری عضو این تشکل شده بودند .

تاریخچه روز معلم در دوازدهم اردیبهشت به سال ۱۳۴۰ بر می گردد ، در این سال در چنین روزی ، دکتر خانعلی در جریان اعتصاب و تجمع معلمان در مقابل مجلس کشته شد . شاید امروز نام دکتر خانعلی برای بسیاری از معلمان و دبیران ، دانش آموزان و والدین شان نام نا آشنایی باشد ، اما در سال ۴۰ یکی از پر آوازه ترین نام ها بود ابوالحسن خانعلی هنگام مرگ ۲۹ سال داشت ، وی فارغ التحصیل رشته معقول از دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران بود . در سال ۳۵ در وزارت فرهنگ با سمت دبیری دبیرستان استخدام شد . در دبیرستان جامی ، فقه و عربی تدریس می کرد . هم زمان با تدریس ، در دوره ی دکترای معقول و منقول ، مشغول به تحصیل بود. خون به نا حق ریخته ی او رسواگر جهل و بی منطقی زمان خود بود و به همین خاطر نام وی برای همیشه در تاریخ ایران ثبت شده است . به روزنامه های آن دوره مراجعه می کنیم . مروری کوتاه و گذرا به رویدادهای اردیبهشت سال ۴۰ و سیر حوادث آن سال و اعتصابات معلمان می تواند بسیار آموزنده باشد .

در زمستان سال ۳۹ انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا برگزار شد . جان . اف . کندی به عنوان رئیس جمهور آمریکا از حزب دموکرات پیروز شد . کندی اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم را تجویز می کرد و معتقد بود که این اصلاحات مانع پیش روی کمونیست ها خواهد شد . نیروهای سیاسی مخالف شاه به خصوص احزاب جبهه ملی در انتظار باز شدن فضای سیاسی و شروع مجدد فعالیت های خود بودند محمد درخشش رئیس باشگاه در سال ۱۳۱۷ در

رشته تاریخ و جغرافیا از دانشسرای عالی لیسانس گرفت و پس از آن به عنوان دبیر در وزارت فرهنگ استخدام شد و در مدارس تاریخ و جغرافی تدریس می کرد. عده ای درخشش را از لحاظ فکری به دکتر علی امینی نزدیک می دانند .

جامعه دانشسرای عالی از سال ۱۳۳۱ تبدیل به باشگاه مهرگان شد. مهرگان در آغاز نام هفته نامه ارگان جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی و ناشر افکار معلمان بود. نخستین شماره نشریه مهرگان در سال ۱۳۲۷ منتشر شد. درخشش در اسفندماه سال ۱۳۳۲ یعنی چند ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دوره هجدهم مجلس به عنوان نماینده مجلس انتخاب شد. راه یافتن محمد درخشش به مجلس شورا، کمک مالی آشکار وزارت فرهنگ به صندوق باشگاه را در پی داشت. در همین دوره محل باشگاه مهرگان به ساختمان وسیع تری واقع در خیابان لاله زارنو، کوچه کاخ منتقل شد و فعالیت های باشگاه گسترش یافت. یکی از اقدامات ماندگار باشگاه مهرگان در این دوره برگزاری رشته سخنرانی هایی بود که انجمن علمی و فلسفی باشگاه زیر نظر محسن هشترودی هفته ای یکبار ترتیب می داد و از جمله سخنرانان آن عیسی صدیق، صادق رضازاده شفق و سیدحسن تقی زاده بودند. باشگاه مهرگان مرکز سازماندهی اعتصاب فرهنگیان در اردیبهشت ۱۳۴۰ بود؛ اعتصابی که به سقوط دولت جعفر شریفامامی در همان ماه انجامید. فعالیت باشگاه مهرگان پس از آن که محمد درخشش در دولت علی امینی به وزارت فرهنگ رسید ادامه نیافت و با سقوط این دولت در تیرماه ۱۳۴۱ و کناره گیری اجباری و موقت درخشش از کار سیاسی، این باشگاه نیز -تعطیل شد. اعتراض صنفی معلمان به لایحه "اشل حقوقی معلمان" زمینه ساز وزارت درخشش شد. عده ای معتقدند که درخشش رهبری واقعی این اعتراضات را برعهده داشت و عده ای هم بر این نظرنند که درخشش بر موج اعتراضات معلمان سوار شد تا به جاه طلبی خود جامه عمل بپوشاند. در روزهای بعد تا اردیبهشت ۴۰ معلمان سراسر کشور با امضای طومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام می کردند . در ۱۸ بهمن سال ۳۹ ، باشگاه مهرگان که در واقع سازمان صنفی معلمان بود ، قطعنامه ای در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد . در مقاله ای که در اسفند ۳۹ در روزنامه ی کیهان به چاپ رسیده چنین نوشته شده است :

" معلمین می گویند حقوق یک دبیر سابقه دار لیسانسه کم تر از حقوق یک مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت است و ما خودمان مکرر نوشتیم که حقوق یک معلم کم تر از حقوق یک راننده دولتی و به مراتب کم تر از یک راننده تاکسی است . "

" ... یک لیسانسه در وزارت فرهنگ ماهی ۴۰۰ تومان می گیرد ، ولی لیسانسه دیگر با همان تحصیلات و پایه معلومات در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان در یافت می کند .. " هستند کسانی که " ... بعد از ۸ سال خدمت ۲۷۳ تومان حقوق می گیرند ... "

در حالی که در همین زمان پرتقال دانه ای سه و نیم تا ۱۲ ریال ، موز دانه ای ۴ تا هفت و نیم ریال ، گندم کیلویی ۲۰۵ تا ۲۲۰ ریال ، شکر روسی هر کیلو ۲۰ ریال ، قند کله ورامین ۲۱ ریال است ، حقوق معلم کفاف زندگی آنها را نمی دهد ، ... در کیهان ۲۳ اسفند ۳۹ در خبری چنین آمده است : " بنا به تصویب هیات دولت حقوق معلمین ترمیم شد . حقوق کلیه ی معلمینی که کم تر از ۶۰۰ تومان می گیرند به ۶۰۰ تومان می رسد "

در روزهای آغازین اردیبهشت ماه در آن سال ، طومارهای معلمان در حمایت از طرح باشگاه مهرگان بیش تر و بیش تر می شود. از جمله می توان طومار کلیه ی آموزگاران مشهد ، دامغان ، رشت ، کرد ، بابل ، مراغه ، برازجان ، گرمسار ، شهبسوار ، نیریز و ... را در کیهان دوم و چهارم اردیبهشت مطالعه کرد.

روز ۱۲ اردیبهشت با اعلام اعتصاب ، تمامی مدارس تهران تعطیل شد . معلمان از اوایل صبح دسته به دسته به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند . جمعیت هر لحظه افزوده می شد . روزنامه اطلاعات حوادث این روز را این گونه گزارش کرده است :

در جلسه روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ جهانشاه صالح وزیر فرهنگ، لایحه "اشل حقوقی جدید فرهنگیان" را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. به موجب این لایحه حداکثر حقوق آموزگاران ۱۰۶۰۰ ریال و حقوق دبیران ۱۴۵۰۰ ریال پیش‌بینی شده بود. این لایحه دارای جدول حقوقی و بسیار مفصل بود. انتشار این خبر، واکنش معلمان بخصوص دبیران دبیرستان‌ها را برانگیخت. تعدادی از معلمان شهر تهران به دعوت باشگاه مهرگان، برای اعتراض به لایحه اشل حقوقی از صبح روز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۴۰ در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملی تجمع کردند.

" ساعت ۸:۳۰ معلمین به میدان بهارستان رسیدند و چون جلوی خیابان اکباتان قبلا توسط ماموران نیروی انتظامی بسته شد، در خیابان شاه آباد و اول بهارستان بر روی زمین نشستند . ماموران از ماشین آب پاش برای متفرق کردن استفاده کردند . معلمان علی رغم این که خیس شده بودند از جای خود بلند نمی شدند ... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت . عده ای به طرف ماشین ها رفتند تا سر لوله های آب را به سمت دیگر بازگردانند ..."

" ... قرار بود که هیاتی از معلمان با رئیس مجلس ملاقات کنند . اما سیر حوادث به گونه دیگری خورد . معلمان فریاد می زدند و شعار می دادند . ماموران پلیس تیر هوایی شلیک می کردند و و با باتوم معلمان را می زدند . صدای تیر اندازی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می شد . مجلس شورای ملی توفانی بود، نمایندگان علیه دولت نطق کردند، سردار فاخر رئیس مجلس از نمایندگان معلمان دعوت کرد که «به مجلس تشریف بیاورند و صحبت کنند»، دکتر جفرودی نماینده مخالف دولت از جبهه ملی گفت: «قاطبه معلمان بر اثر ترقی فاحش قیمت‌ها، مزایای افزایش حقوق معلم را از دست داده‌اند و برای اینکه خود و فرزندانشان از گرسنگی نمیرند ساعات فراغت و مطالعه خود را به ثمن‌بخس فروختند و از بام تا شام در مدارس مختلف و محافل متعدد به درس‌دادن پرداختند و هرچه بیشتر کوشیدند کمتر موفق به تهیه مسکن و پوشاک شدند...»

به نوشته این روزنامه «مجلس در حال بررسی لایحه اشل حقوق معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف از جای خود برخاست و خطاب به رئیس مجلس گفت : در بیرون معلمان را می کشند و ما اینجا لایحه حقوق معلمان را بررسی می کنیم . جلسه متشنج شد ... "

پس از مدتی معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند . دو نفر توسط چاقو زخمی شده بودند و یک نفر از ناحیه سر مورد اصاب گلوله قرار گرفته بود. سرگرد شهرستانی، رئیس کلانتری با اسلحه کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود . پیکر دکتر خانعلی بر روی دست معلمان با شعار « کشتند یک معلم را » به بیمارستان بازرگان منتقل شد و متاسفانه

اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد. موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشور رافراگرفت. مدارس تعطیل شد. تشییع جنازه با شکوهی برای وی برگزار شد: "جسد دکتر خانعلی از بیمارستان بازرگانان به مسجدی در خیابان اسکندری منتقل شد. روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت، هزاران معلم در خیابان اسکندری تجمع کردند. تابوت معلم شهید بر دوش معلمان از مسیر خیابان شاه (جمهوری) به سمت میدان بهارستان توسط هزاران معلم و دانشجو و قشرهای دیگر مردم تشییع شد. معلمان اشک می ریختند و با فریاد خواستار استعفای شریف امامی و محاکمه قاتل دیو صفت معلم دانشمند بودند. گزارش این راهپیمایی و اعتصاب نامحدود معلمان در مطبوعات منعکس شد. مردم به هیجان آمدند، احزاب سیاسی، گروه های صنفی و سندیکای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند. تهران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین راهپیمایی با شکوهی ندیده بود. جمعیت سوگوار تابوت را در میدان بهارستان بر زمین گذاشتند. ساعتی بعد پیکر بی جان خانعلی با آمبولانس به گورستان ابن بابویه در شهرری منتقل و به خاک سپرده شد. روزهای بعد ده ها مجلس یادبود در مساجد تهران و شهرستان ها به یاد وی برگزار شد.

خواسته های معلمان دیگر تنها اضافه حقوق نبود. آنان خواستار برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی، و عذر خواهی از معلمان بودند.

در کیهان ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ در مقاله ای با عنوان "معلمند نه اخلاکگر" چنین آمده است: "در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان، گوشت سی یا سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند. آن هم خانواده ای که فهم دارد. شعور دارد و وضع دیگران را می بیند..."

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج کرد. شاه که بار دیگر پایه های تخت خود را لرزان می دید، دست به دامن علی امینی سیاست مدار استخوان دار و قدیمی شد که شخصیتی اصلاح طلب و در عین حال ضد کمونیست بود.

روز ۱۵ اردیبهشت ماه، شریف امامی در حالی که برخی نمایندگان مجلس در صدد استیضاح او بودند به حالت قهر مجلس را ترک کرد و بعد از ظهر همان روز استعفا نامه ی خود را به دربار فرستاد. شاه با استعفای او موافقت کرد و فردای آن روز علی امینی را مامور تشکیل کابینه کرد.

۱۶ اردیبهشت امینی نخست وزیر شد. برخی روی کار آمدن امینی را به اشاره کندی و او را مهره ی مورد اعتماد دموکرات ها می دانستند. در مدت ۱۱ روز اعتصاب معلمان فضای بسته جامعه به سرعت متحول شد و دوره ی جدیدی از حیات سیاسی ایرانیان آغاز گردید. معلمان به عنوان یک قشر مرجع و مورد اعتماد جامعه در کانون اعتراضات سیاسی ملت قرار گرفتند. در اجتماع بزرگ معلمان در ۱۸ اردیبهشت ماه، معلمان با صدور قطعنامه ای روز ۱۲ اردیبهشت ماه را به یادبود اعتصاب موفقیت آمیز معلمان و شهادت معلم دانشمند مرحوم دکتر خانعلی روز معلم اعلام کردند و مقرر شد که در این روز همه ساله کلیه ی مدارس و موسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شوند و مراسم خاصی توسط معلمان اجرا شود. باشگاه مهرگان از چنان اعتباری برخوردار شد که علی امینی روز ۱۹ اردیبهشت در جمع معلمان اعتصابی حاضر شد و خواستار پایان اعتصاب شد. ۱۹ اردیبهشت روزنامه اطلاعات از قول امینی چنین نوشت: "وضعیت کشور

اسفناک است . اگر همه چیز را بگویم تولید وحشت و اضطراب می کند . قول شرف می دهم که برای ترمیم حقوق معلمین اقدام کنم ولی به من مهلت و فرصت دهید . با افزایش حقوق مخالف نیستم ولی اگر بدون مطالعه اقدام شود دور تسلسل به جایی می رسد که سقوط حتمی است ...”

علی امینی به دلجویی از معلمان پرداخت . سرگرد ناصر شهرستانی از کار برکنار و پرونده او را برای رسیدگی به دادگاه فرستاد و باب گفتگو با باشگاه مهرگان گشوده شد . محمد درخشش پذیرش هر پیشنهادی را موکول به طرح و تصویب در مجمع عمومی معلمان کرد و مجمع عمومی معلمان ، هزاران معلمی بودند که هر روز در باشگاه و بیرون باشگاه اجتماع می کردند . روز ۱۹ اردیبهشت برای معلمان روزی فراموش نشدنی بود . معلمان یک صدا با پیشنهاد نخست وزیر مخالفت کردند و خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به جز محمد درخشش به عنوان وزیر فرهنگ قبول نمی کنند . امینی چاره ای جز قبول پیشنهاد های معلمان نداشت . به این ترتیب روز بعد جدول حقوقی جدید معلمان به تصویب هیات دولت رسید .

کیهان چنین نوشت : ” حقوق معلمین برابر حقوق مهندسين شد . به احتمال زیاد اعتصاب معلمین پایان می یابد و مدارس تا هفته ی آینده باز می شود ”

حداقل حقوق کمک آموزگاران و آموزگاران ۵۰۰ و دبیران ۶۰۰ تومان و حداکثر حقوق از ۱۰۵۰ تومان تا ۲۲۲۰ تومان برای دبیران اعلام شد . و روز ۲۳ اردیبهشت معلمان به اعتصاب طولانی خود پایان دادند . معلمان در اطلاعیه ای پایان اعتصاب خود را اعلام کردند :

همکاران گرامی ، دبیران ، آموزگاران و فرهنگیان ایران

شما در مبارزه ی خود برای تامین حقوق صنفی خود پیروز شدید . اکنون نوبت کار و کوشش صمیمانه در راه سعادت دانش آموزان فرا رسیده است ... درود بر روان جاویدان برادر شهید و ناکام ما دکتر خانعلی که با خون خود افتخار جاودانی برای طبقه معلم و جنبش آزادی برای ملت ایران تامین کرد .

درود بر ملت حق شناس و دلاور که مریبان و فرزندان خود را در تنگنای حوادث نگذاشت . درود بر دانشجویان عزیز که به احترام علم و به خاطر حق و عدالت به یاری مریبان خود شتافتند .

درود بر دانش آموزان حق شناس و مهربان که با پشتیبانی معصومانه خویش پیوند دیرین و جاودانی میان معلم و شاگرد را استوار ساختند ... ”

و بالاخره ۲۸ اردیبهشت : نام دبیرستان جامی به دبیرستان دکتر خانعلی تغییر کرد.

یاد شهید دکتر خانعلی و همه معلمان مبارز را گرامی می داریم

پس از تصمیم شاه برای برکناری امینی و تعطیلی فضای اصلاحات و سرانجام سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد مجدد فضای آزادی های نسبی بسته و مبارزین به دادگاهها و محاکمه کشیده شدند . در این دوران بجهت جلوگیری از فعالیت هر

تشکل مستقل مطالباتی و سیاسی، امکان فعالیت و مبارزات اقتصادی معلمان و دیگر اقشار وجود نداشت. هر مبارزه اقتصادی و مطالباتی سرکوب می‌گردید. کانون‌های مبارزه بصورت هسته‌های سیاسی کوچکی از دانش‌آموزان و معلمان هم در مدارس ایجاد گردید. در چنین شرایط هر مبارزه برای مطالبات اقتصادی با سرکوب پلیسی روبرو شده و شکل مبارزه سیاسی بخود می‌گرفت. در این میان باشگاه مهرگان به رهبری محمد درخشش تنها امکان فعالیت داشت.

پیشگام و راه‌انداز مبارزات سال ۳۹-۴۲ معلمان بودند که دکتر خانعلی در اردیبهشت سال ۳۹ شهید شد

مبارزات دوره ۳۹-۴۲ که با پیشتازی معلمان شروع شده بود، به نقطه عطفی در تاریخ مبارزات مردم ایران قرار گرفت. تشعشع این مبارزات از آن دوره خارج و تمامی ادوار بعدی را اثر گذاری کرد. حضور معلمان در انقلاب ۵۷ و تلاش برای حفظ دستاوردهای واقعی انقلاب به زندانی شدن بسیاری معلمان منتهی شد و بسیاری از معلمین نیز اعدام شدند. اثر مبارزه در اردیبهشت ماه به این دوره از مبارزه نیز وصل شده است. بطوریکه کانون صنفی معلمان در اطلاعیه‌ای به شرح و جمع بندی آن پرداخت است

کانون صنفی معلمان ایران در پیامی در آستانه روز معلم در سال ۱۳۹۰ اعلام کرده است که "اگر از تاریخ پند نگیریم هر زمانی شاهد وقایع تلخ، ناگوار و جبران ناپذیر خواهیم بود که پشیمانی و تاسف دردی را مرهم نخواهد کرد."

کانون صنفی معلمان به همین مناسبت مبارزات افتخار آفرین معلمان در اردیبهشت ۱۳۴۰ و چگونگی شهادت ابوالحسن خانعلی را در جریان این مبارزات به عنوان یک نمونه موفق بازخوانی کرده و نوشته است: «بی‌اعتنایی مقامات در سالهای بعد از انقلاب به یاد و نام دکتر خانعلی و تاریخ مبارزات معلمان قابل درک نیست، اما خون به نا حق ریخته‌ی او رسواگر جهل و بی‌منطقی است و به همین خاطر نام وی برای همیشه در تاریخ ایران ثبت شده است. به روزنامه‌های آن دوره مراجعه می‌کنیم. مروری کوتاه و گذرا به رویدادهای اردیبهشت سال ۴۰ و سیر حوادث آن سال و اعتصابات معلمان می‌تواند بسیار آموزنده باشد."

متن این پیام که در اختیار کلمه قرار گرفته، با اندکی تلخیص به شرح زیر است:

در هر جامعه‌ای معلمان اولین روشنگران ذهن و اندیشه و رهبران هوش و حواس انسانها هستند. هیچ انسان خردمند و وارسته‌ای نیست که خود را مدیون معلمهایش نداند. اکثر نوجوانان و جوانان که به علم و دانش بها می‌دهند معمولاً یک یا تعدادی از معلمهای خود را الگو و سرمشق زندگی خویش قرار می‌دهند. اردیبهشت ماه، در تقویم تاریخ ایران، به دلیل وقایع ناگواری که برای معلمان و فرهنگیان رخ داده و دست‌آوردهایی که حاصل مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های برخی پیشگامان آنان می‌باشد از اهمیت بسزایی برخوردار است.

از اوایل اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ خورشیدی، اظهار نارضایتی معلمان از حقوق مادی و معنوی خود و بی‌عدالتی در جامعه به اوج خود رسید و روزنامه کیهان آن موقع که تا حدودی یک وسیله‌ی ارتباط جمعی مردمی بود به نگاشتن درد دل معلمان و فرهنگیان همت گماشت.

۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ تجمع مسالمت آمیز معلمان در میدان بهارستان (مقابل مجلس شورای ملی) برای عدالت خواهی، به ضرب و شتم معلمان ، چاقو و تیر خوردن تعدادی از آنان توسط شبه نظامیان و شهید شدن دکتر ابولحسن خانعلی توسط سرگرد شهرستانی منجر شد و آن تجمع مسالمت آمیز به خاک و خون کشیده شد.

در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ استاد مطهری که یک معلم فرهیخته و روشنگر اسلامی بود توسط فرد یا افرادی که ماهیت شان برای ایرانیان در پرده ای از ابهام باقی ماند ترور و شهید شد.

در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ مجمع عمومی معلمان، در باشگاه مهرگان، ضمن تاکید بر ادامه ی اعتصاب تا نیل به حقوق به حق خود که : افزایش حقوق، برکناری وزیر وقت، محاکمه ی قاتل دکتر خانعلی و دلجویی از معلمان بود؛ روز ۱۲ اردیبهشت را روز معلم اعلام کرد.

در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۸۶ معلمان و فرهنگیان که قصد یک تجمع مسالمت آمیز در مقابل مجلس شورای اسلامی، در میدان بهارستان، را داشتند توسط نیروهای انتظامی و امنیتی ضرب و شتم ، دستگیر و به زندان برده شدند. در صورتیکه اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد، را آزاد می داند.

بدین طریق معلمین طی سال های اخیر در پی ارتقاء سطح زندگی و معیشت خود ، همچنین کسب شأن و جایگاه انسانی و اصلاح ساز و کارهای اجتماعی و اقتصادی آموزشی و زیستی ،با مبارزات تاریخی معلمان پیوند برقرار کرده تا فرهنگ مبارزه و کسب حقوق خود را غنی و از تجربیات تاریخی این مبارزات بهره مند شوند .

معرفی زندگینامه چند معلم شاخص دوران

(محمد تقی ارانی - صمد بهرنگی - دکتر علی شریعتی - استاد مطهری - فرزاد کمانگر - دکتر محمد ملکی)

در مورد دکتر محمد تقی ارانی، شرحی هر چند ناکافی و مختصر در ذیل بررسی دوران رضا شاه داده شد، لذا به شرح زندگی دیگر معلمان می پردازم

صمد بهرنگی

از جمله معلمینی که تأثیر شگرفت در مبارزه معلمان دوران خود و پس از خود گذاشت صمد بهرنگی است.

بهرنگی، پس از پایان تحصیل دردانشسرا، عازم دهات آذربایجان گردید. وی ۱۱ سال از عمر پر ثمر خود را صرف تعلیم و تربیت کودکان روستائی نمود. در طول این سالهای پر تلاش، وی از نزدیک فقر و تهیدستی دهقانان ستمدیده را مشاهده نموده و با دردها و محرومیت‌های روستائیان، آشنائی پیدا کرد. صمد باچشم تیز بین، دید چگونه زمینداران خونخوار به بیرحمانه ترین وجهی دهقانان فقیر و تهیدست را استثمار کرده و ژاندارمها و مامورین دولتی دمار از روزگار آنها در می‌آورند. صمد، اینها را دید و بعنوان یک انسان مسئول و آرمان طلب، بفکر یافتن چاره افتاد.

صمد در همان سالهای اول تدریس در روستاهای آذربایجان، با مشاهده اوضاع اجتماعی و مطالعه آثار انقلابی، بدرستی تشخیص داد که بدون دگرگونی عمیق در جامعه، انتظار بهبود وضع کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان و رهائی از چنگال فقر و فساد و انحطاط اخلاقی، انتظار بیهوده ایست. بهمین جهت، صمد معلم، نویسنده و متفکر، با ایمان شگرفی که بخلاقیت توده ها و صفا و صداقتشان داشت، در راه بیدار کردن آنها و آماده نمودن زمینه جهت دگرگون ساختن وضع سیاسی و اجتماعی به تلاش عظیمی برخاست. بهرنگی که هرگز از فعالیت و کوشش خلاق باز نمی ایستاد، در عین تدریس در مدارس روستائی، بکار تحقیق و مطالعه پرداخته و طی مقالات و نوشته های پر ارزشی، با قلمی نافذ و مو شکاف، در دههای اجتماعی و ریشه های عقب ماندگیهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را به توده ها بازگو کرد. او در عین حال، راه چاره را نیز به آنها نشان داد

صمد یک معلم حقیقی و یک متفکر تربیتی برجسته ای بود که مسائل آموزش عمومی را نه از دید جناحها و محافل استعماری و ارتجاعی، بلکه از نقطه نظر منافع طبقات محروم و ستمدیده، مورد بررسی قرار میداد. نوشته بهرنگی تحت عنوان "کندوکاو در مسائل تربیتی ایران" یکی از بهترین کتابهای انتقادی است که در زمینه فرهنگ عمومی نوشته شده است. در کتاب "کندوکاو..."، بهرنگی سیستم ارتجاعی- استعماری آموزش عمومی را مورد انتقاد موشکافانه قرار داده و ضعفها و کاستی های آنها، نقادانه باز گو میکند. در این جزوه، بهرنگی، در مخالفت با کتابهای مربیان آمریکائی که در دانشسراها تدریس میشد، چنین میگوید: "در این کتابها، هیچ حرفی در میان نبود که ما را به روستائی خواهند فرستاد که در یک اطاق برای سه کلاس و چهار کلاس و پنجاه، شصت شاگرد درس بگوئیم. از دانشسرا که در آمدم بروستا رفتم. یکبارہ دریافتم که تمام تعلیمات مربیان دانشسرا کشک بوده، همه اش را بباد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم فوت و فن معلمی را پیدا کنم و چنین نیز شد. آنهایی که کتابهای دانشسرای مرا نوشته بودند و آنهایی که چنان کتابهایی را

تدریس میکردند، خبری از محیط کار من نداشتند... در ۹۹٪ مدرسه های ایران، مساله هائی از آنگونه که در ترجمه کتابهای آمریکائی میخوانیم، مطرح نیست

صمد قارچ زاده نشد بی پدر و مادر، اما مثل قارچ نمو کرد، ولی نه مثل قارچ زود از پا درنیامد. کسی نشد او را آبیاری کند. اما نمو کرد... مثل درخت سنجد کج و معوج و قانع به آب کم، و شد معلم روستاهای آذربایجان! پدرش می گفت: اگر ایران را میان ایرانیان تقسیم کنید از همین بیشتر نصیب تو نمی شود. این تعبیری بود که خودش از زندگیش داشت.

صمد بهرنگی در روز دوم تیرماه سال ۱۳۱۸ شمسی در یکی از محلهای جنوب تبریز و در خانواده ای کم بضاعت دیده برجهان گشود. پدرش عزت کارگری فصلی بود که اغلب دخل و خرجش با هم جور در نمی آمد. بعضی اوقات نیز مشک آب به دوش می گرفت و روس ها و عثمانی هارا سیر آب میکرد بلکه کمک خرجی برایشان باشد. فشار زندگی عزت را وادار ساخت برای کارو بار بهتر راهی قفقاز و باکو شود. یک سفر بی بازگشت.

صمد بهرنگی پس از تحصیلات دبیرستان در ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی تبریز رفت و در خرداد ۱۳۳۶ از آنجا فارغ التحصیل شد. درحالیکه تنها هجده سال سن داشت آموزگار شد و تا پایان عمر کوتاهش، در آذرشهر، ماماغان، قندجهان، گوگان، و آخیرجان در استان آذربایجان شرقی که آن زمان روستا بودند تدریس کرد. بعدها بهرنگی لیسانس ادبیات انگلیسی خود را در سال ۱۳۴۱ از دانشگاه تبریز دریافت کرد.

سال ۱۳۴۱ صمد از دبیرستان به جرم بیان سخنهاى ناخوشایند (بنابه گزارش رئیس دبیرستان) در دفتر دبیرستان و بین دبیران اخراج و به دبستان انتقال یافت. یکسال بعد و در پی افزایش فعالیتهاى فرهنگی، صمد به دادگاه کشیده شد که متعاقباً تبرئه گردید. در ۱۳۴۲ کتاب الفبای آذری برای مدارس آذربایجان را نوشت که این کتاب پیشنهاد جلال آل احمد برای چاپ به کمیته ی پیکار جهانی با بیسوادى فرستاده شد اما صمد بهرنگی با تغییراتی که قرار بود آن کمیته در کتاب ایجاد کند با قاطعیت مخالفت کرد و پیشنهاد پول کلانی را نپذیرفت و کتاب را پس گرفت و باعث برانگیختن خشم و کینه ی عوامل ذینفع در چاپ کتاب شد.

سال ۱۳۴۳ همراه بود با تحت تعقیب قرار گرفتن صمد بهرنگی به خاطر چاپ کتاب «پاره پاره» و صدور کیفرخواست از سوی دادستانی عادی ۱۰۵ ارتش یکم تبریز و سپس صدور حکم تعلیق از خدمت به مدت ۶ ماه. در این سال وی با نام مستعار افشین پرویزی کتاب انشاء ساده را برای کودکان دبستانی نوشت. در آبان همین سال حکم تعلیق وی لغو گردید و صمد به سر کلاس بازگشت. سالهای میانی دهه چهل پس از سرکوب خونین جنبش مردمی در خرداد ۴۲، مصادف بود با دستگیری، زندان و اعدام تعدادی از نزدیکان و همفکران صمد و اعتراضات دانشجویی و صمد فعالانه در آنها شرکت می نمود. صمد بهرنگی در شیوه آموزشی و مضمون قصه های خود تلاش می کرد روح اعتراض به نظام حاکم را در دانش آموزانش پرورش دهد. پای پیاده در روستاها راه می افتاد و اگر کسی کتابخانه ای تاسیس کرده بود او را تشویق می کرد و به مجموعه کتابهایش، کتابهایی می افزود. بچه ها را به ویژه تشویق به مطالعه می کرد و هرچه از جذابیت و روشهای دوست داشتنی برای این گروه سنی می دانست در کار می کرد تا بچه با کتاب به عنوان یک همراه همیشگی در تمام طول زندگی مانوس باشند. می گفت که کتاب بخوانند و سپس آن را در جملاتی ساده برای دیگران خلاصه نویسی کنند. در این

دوران بود که سازمان اطلاعات رزیم (ساواک) به برخی از فعالیتهای بهرنگی حساس شد. تهدیدها آغاز شد و چندین بار در طول دوران زندگی خود مورد توبیخ و جریمه و حتی تبعید قرار گرفت. با این همه گویی او به این گونه از امور حساسیتی نداشت و در روحیه او خللی ایجاد نمی کرد.

بهرنگی در نهم شهریور ۱۳۴۷ در رود ارس و در ساحل روستای شام گوالیک غرق شد و جسدش را چند روز بعد در ۱۲ شهریور در نزدیکی پاسگاه کلاله در چند کیلومتری محل غرق شدنش از آب گرفتند. مردم حکومت را عامل مرگ او دانستند. دوست همراهش همزه فراهتی که دامپزشک و افسر ارتش بود می گوید در حال نزدیک شدن به او شنا می کردم اما ناگهان او را گم کردم، چند نفر در بیرون رود ایستاده بودم سراغ صمد را از آنها گرفتم، یکی از آنها گفت « صمد سر خودش را زیر آب کرد » و جنازه او در گورستان امامیه تبریز دفن شده است. ده روز قبل از غرق شدن صمد، تعدادی از مامورین ساواک به خانه محل سکونت وی هجوم برده و وی را تهدید نموده بودند. حدود یکماه قبل از این حادثه، کتاب ماهی سیاه کوچولو چاپ شده و مورد اقبال مردم ایران و جهان واقع شده بود.

همانطور که گفته شد صمد، نقدی عمیق به مبانی آموزش و پرورش زمان خود داشت، وی آموزش و پرورش موجود را نا مرتبط با ارتقا و بهبود سطح آگاهی، زندگی زحمتکشان، کارگران، معلمان و دهقانان و دیگر اقشار می دانست. این نظام آموزشی تنها در راستای برآوردن نیازهای عقیدتی و بوروکراتیک و حداکثر پرورش تکنوکرات در عرصه هایی بود که نیاز نظام طبقاتی و استبداد حاکم قرار داشت و نهایتاً منافع تداوم حاکمیت و نظام خاندان شاهی، با مستی منتخبین بی اختیار و سر سپرده که هنرشان، تأیید افاضات ملوکانه بود، را تأمین می کرد. شیوه تفکر و نوع زندگی و کتاب های صمد الگو و مدلی شد که هر معلم مردمی و آزادیخواه و مبارز، از آن بهره می گرفت و خود باعث تربیت نسلی از معلمین متعهد و آزادیخواه مردمی گردید. در آن مقطع حلقه تبریز با بستر دیدگاه صمد بسیار توسعه یافته بود.

بهرروز دوات آبادی در خاطراتش می گوید: « من بهروز دولت آبادی هستم و تخلصم چای اوغلو به معنی پسر رودخانه است. ۱۳۱۷ در تبریز به دنیا آمدم، در محله ای به نام "جنب رودخانه". علیرضا نابدل (اوختای) خانه شان نزدیک خانه ما بود و او این تخلص را برایم انتخاب کرد. سال ۳۴-۳۵ در قربلاغ از توابع میانه معلم شدم. مدت ها آن جا مدیر، معلم و ناظم بودم و شب ها اکابر را هم درس می دادم. یک سال و نیم در قربلاغ بودم که از آن جا به آذرشهر منتقل شدم. از آن جا هم یک راست مرا به ممقان فرستادند. آن زمان ممقان شرایط بدی داشت و مثلاً فقط دو ساعت در روز برق داشت. صمد بهرنگی و بهروز دهقانی سال اول معلمی شان را می گذراندند و تازه از دانشسرای مقدماتی تبریز فارغ التحصیل شده بودند

بهرروز فردی آگاه و مطلع بود و صمد هم سریع با مردم اخت می گرفت. صمد با اولیا، که بیش تر از پارچه بافی سنتی امرار معاش می کردند، رابطه خیلی خوبی داشت و بچه ها به چشم یک پدر دلسوز به صمد نگاه می کردند. همیشه به یاد دارم صمد یک کیف سیاه داشت که داخلش نان و پنیر و از این چیزها می گذاشت. سر کلاس بچه هایی بودند که از گرسنگی ضعف می کردند و صمد این ها را برای آن ها می برد. خود صمد هم از خانواده زحمت کشی بود. پدرش کارگر بود. اصلاً یکی از دلایلی که به دانش سرا رفت، این بود که بتواند زودتر به درآمدی برسد. برای هر درس یک ملودی و

آهنگی در آورده بود. به مذهب ضد ظلم و ستم اعتقاد داشتیم. یک بار کاظم سعادتی که هفت هشت ماه بعد به ما پیوست، سرش را از پنجره خانه بیرون کرده بود و اذان می گفت.

من و بهروز و صمد چند نوبت برای فراگیری قرآن به نزد حاج اکبر شعار می رفتیم. هنوز در ابتدای راه بودیم

« اسد بهرنگی» برادر بزرگ ((صمد بهرنگی)) دیگر نویسنده بنام شهرمان تبریز بود. ((یکی از حافظه های تاریخی)) شهرمان را کتاب برادرم صمد و شرکت این دو بزرگ در مبارزات ملی شدن صنعت نفت و مبارزات معلمان ایران اثر ((اسد بهرنگی)) تأیید می کند .

شیوه زندگی صمد نه تنها در آن ایام در پهنه آذربایجان ، بلکه در سراسر ایران ریشه دواند و منتشر شد و خود به یک سبک زندگی طی سال های بعد تبدیل گردید معلمان بسیاری به دور افتاده ترین روستاها و مناطق محروم سرازیر شدند. آن روزها دانشگاه تربیت معلم پراز این آموزگاران که راه مبارزه را آموختند . نهضتی در کار بود. همه چیز شده بود شبیه قصه های صمد ، صمد بهرنگی، بهروز ارمغانی، امیرپرویز پویان و «حلقه ی تبریز» شاخه ها و ریشه هایی در سراسر ایران دواند و به یک رسم زندگی تبدیل شد.

مدل زیست و تفکر صمد دهه ها را در نوردید، تا جائیکه فرزند کمانگر این معلم متعهد مردمی و متفکر خود را شاگرد بهرنگی میدانست و خواسته یا ناخواسته، همچون استادش، از چهاردیواری تنگ کلاسهای چند پایهی روستاهای دورافتادهی کشور، پا به مرکز حافظه‌ی جمعی ملل ایران گذاشت. او جان خود را در بغچه‌ای از سادگی، صمیمت، صداقت، احساسات عمیق انسانی و پایداری برای به کف گرفتن روزگاری بهتر، پیچید و در زندان اوین به جا گذاشت؛ و رفت تا بدل شود به روایت دیگری از افسانه‌ی صمد بهرنگی. که شد.

فرزاد کمانگر نمادی برای پایداری در مبارزات مدنی و کارگری در ابعاد ملی گردید. فرزاد با کول پر از کتابش برای کودکان روستاهای کامیاران به نو نمادی برای مقاومت، حق طلبی و مبارزه مدنی ایران و بلخص زادگاهش کردستان تبدیل شد . نخستین اعتصاب همگانی کردها در اعتراض به اعدام او، از فراز همه جناح های فکری در ایران و کردستان گذشت و نقطه‌ی عطفی در مبارزات مدنی مردم آن نواحی به ثبت رساند.

شهیدان صمد بهرنگی و فرزاد کمانگر نماد هر دو جوهره پرورش و نهادینه سازی افکار آزادیخواهی و برابری طلبی و حق تعیین سرنوشت در ذهن کودکان ایران هستند، باشد که فرزاد و نامه هایش به سرآغازی برای ظهور جنبش فراگیر معلمان ایران جهت پرورش نسلی مبارز مبدل گردد .

همانطور که هر تکه آجر مدرسه میرزا حسن خود به یک مدرسه تبدیل شد ، الگوی زیست ، زندگی و فکری صمد نیز تکثیر و در سراسر ایران و حتی کشورهای همجوار گسترده شد بطوریکه می توان گفت ، هر معلم که درد و رنج مردم تحت استبداد و ستم طبقاتی جامعه را حس کرده بود ، الگویی از زندگی عملی و فکری صمد را برای خود در نظر می گرفت . در تقابل با آموزش رسمی ، که تحصیلکرده ای می خواهد که برده وار و بصورت یک حلقه ای از زنجیر در خدمت نظام الیگارشیک ، استبدادی و طبقاتی قرار گیرد ، رهروان صمد ، خواهان تحول بنیادین در نظام آموزشی و بنفع برابری

حقوقی و یکسان برای همه آحاد جامعه و بهره مندی هر کس برای کارش می خواهند ، کسی که بگوید تا وقتی که یک زندان برقرار است ، آزادی در جهان وجود ندارد .

دمی توان دهها و صدها نام معلمینی را ذکر کرد که آرمان آنها زندگی برابر و انسانی برای تمام آحاد جامعه بوده و زندگی خود را در این راه گذاشتند در هر منطقه جغرافیایی با کمی بررسی می توان افراد بسیاری را یافت :

اصغر امیری متولد ۱۳۳۰ بود. معلمی در روستاهای دور افتاده ثلاث باباجانی در اواخر سالهای دهه ۴۰ بود. این کار برایش فقط طریقی برای تماس و آگاه سازی روستاییان زحمتکش نبود، بلکه آموختن و آموزاندن با روح بزرگ و مهربانش همنوایی غریبی داشت. با خنده شاگردانش به شوق می آمد و کوشش برای تغییر شرایط زندگیشان بزرگترین هدف زندگیش بود. بهمن عزتی معلم ورزشکار از معلمینی بود که جان خود را در راه آرمان انسانی اش از دست داد

خاطره ی یکی از دانش آموزان وی:

"در یکی از روز های زمستان چند دقیقه بعد از زنگ شروع درس به مدرسه رسیدم. برف زیادی باریده بود. پا های بدون جورابم در داخل کفش های پلاستیکی که تبدیل به یک قطعه یخ شده بودند، از سرما داشتند می ترکیدند و تمام بدنم از سرما کرخت شده بود. جلو سالن ورودی ناظم مدرسه ایستاده بود. خواستم به داخل بروم اما او مرا متوقف کرد و با تندی خاص خودش شروع به بازخواست کرد که چرا دیر به مدرسه آمده بودم. برای ناظم توضیح دادم که شب ها تا صبح در قفسه کوچک پدرم که سر جاده بود کار می کردم، پدرم دیر سرکار آمد و برف باریده بود و دلیل دیر آمدنم این بود. به خرجش نرفت و با قطعه کابلی که در دست داشت ضربه ای روی دست یخ زده ام زد. نمی دانم آقای عزتی از کجا پیدایش شد، بدون هیچ پرس و جوئی یقه ناظم را گرفت . بر سرش غرید؛ "حالی نمی شوی که این پسر برایت توضیح می دهد که مشکل داشته است!" آقای ناظم مثل گچ سفید شده بود و چیزی نگفت. آقای عزتی در ادامه گفت که دیگر نبیند با بچه ها آن طور رفتار کند و مرا به کلاس فرستاد."

وی می گوید « حالا باید بدانی که عصر سلطه سرمایه سالاری است یعنی روزگار بیشرفی و پشت هم اندازی و سلطه پول . وقتی پول جای همه ی مقدسات را بگیرد و پول بشود شرافت ، احترام ، شخصیت ، باید بدانی در چه روزگار نامردی زندگی می کنی . عیب ما این است هنوز با گرفتاری های ذهنی خود تسویه حساب نکرده ایم و نمی خواهیم باور کنیم که دیگر هیچ چیز مقدسی به جز پول وجود ندارد این است که انسان ها همه ی ارزش های اخلاقی را به پای پول و قدرت قربانی می کنند و به راحتی می پندارند که می توانند به پشتوانه پول آدم بکشند و صدای قانون را هم خفه کنند و با پول همه چیز را بخرند و به ریش همه بخندند و با تکیه به نیروی پول هر فسادى را بر روی زمین مرتکب شوند»

شکرالله احمدی متولد ۱۳۳۰ از معلمین کرمانشاه بود. از اواخر دهه ۴۰ به تدریس در روستاهای ثلاث باباجانی پرداخت. او فقط معلم نبود بلکه مورد اعتماد مردم بود و اطاق کوچکش عملاً محل حل مشکلات اهالی بود. بخشی بزرگی از درآمد اندکش صرف خرید دارو و کتاب برای کودکان ده می شد . فعالیت سیاسی اش را در همان دوران با شرکت در محافل مختلف چپ شهر شروع کرد. با اصغر امیری یکی دیگر از معلمین مردمی کرمانشاه که در همان مناطق معلم بود در جهت آگاهی و رشد مردم فعالیت مشترک داشتند. هرمز گرجی بیانی، متولد کرمانشاه، معلم فیزیک، یکی از ۱۱ معلم مبارز بود

که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به اتهامات واهی جان خود را از دست دادند. وی از کسانی بود که نخستین اعتصاب معلمان ایران را در قیام بهمن در کرمانشاه سازماندهی کردند. سید قربان حسینی از معلمین مبارز و مردمی تنها چیزی که در تمام برگه های بازجویی اش نوشت اشعار شاعر متعهد سعید سلطانیور بود.

یاد و خاطره ی او و شرح دلاوری هایش و ایمان به راهش سینه به سینه و نسل به نسل را در می نوردد

دکتر علی شریعتی

علی شریعتی که در یک خانواده روحانی زاده شد. جدش آخوند حکیم، مردی فیلسوف و حکیم بود پدر بزرگش محمود از روحانیون مزینان پیشنماز در یک روستا بنام کاهک در کویر مزینان نزدیک سبزوار و پدرش محمد تقی نیز از روحانیون در همان منطقه بود. دکتر شریعتی پس از اتمام دوره اول دبیرستان ابتدا وارد دانشسرای مقدماتی مشهد گردید. پس از اتمام آن وارد دانشگاه فردوسی شد و لیسانس خود را از دانشگاه مشهد در رشته ادبیات فارسی با رتبه اول اخذ و راهی فرانسه شد او سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ در فرانسه زندگی می کرد. در سال ۱۳۴۲ تز دکترایش را در ۱۵۵ صفحه به زبان فرانسه و با عنوان « فضائل بلخ » ارائه کرد. تز او در واقع ملهم از بخش سوم کتاب صفی الدین بلخی در قرن سیزدهم میلادی بود. تز دکترای شریعتی زیر نظر « ژیلبر لازار » نوشته شده بود. سفارت ایران مدرک او را در رشته دکتری ادبیات پذیرش کرد. او علاقمند به مطالعات جامعه شناسی و تاریخ ادیان بود و لذا در فرانسه با اساتید بزرگی چون لویی ماسینیون، جورج گورویچ و سارتر و... آشنا شد.

وی در دبیرستان فردوسی مشهد بعنوان یک دانش آموز پر شور در نهضت خدایپرستان سوسیالیست و نهضت ملی به فعالیت پرداخت و سپس محاکمه و به دو سال زندان محکوم شد. فعالیت فکری و عملی او از « کانون نشر حقایق اسلامی » که توسط پدرش استاد محمد تقی شریعتی تأسیس شده بود شروع شد این کانون در سال ۱۳۲۳، ضمن مبارزه با بینش ماتریالیستی رایج آن زمان تلاش می کرد تا افکار و اندیشه های دینی را هم بازسازی کرده با انحراف و تحریف مبارزه کنند. هنگام آغاز فعالیت کانون، شریعتی یازده ساله بود، کانون در تداوم فعالیت به یک نهاد مهم نوگرای مذهبی تبدیل شده بود. هدف سخنرانان کانون القای فلسفه ای اخلاقی بر پایه قرآن قرار داشت. شریعتی از سال ۱۳۲۶ هنگامی که ۱۴ ساله بود تا نخستین بار بسته شدن کانون در ۱۳۳۸، در همه برنامه های آن شرکت میکرد و نقش بنیادینی در جذب برخی از دوستانش به کانون داشت در ۱۳۳۰ اعضای جوان کانون که بیشترشان دانش آموزان دبیرستان بودند با پیروی از نمونه کانون تصمیم به برپایی سازمان ویژه خود با عنوان انجمن اسلامی دانش آموزان در مشهد کردند. علی شریعتی در ۱۳۳۱ به این انجمن اسلام پیوست. کانون جایگاه مکتبی مقدماتی و سکوی پرشی بود که اعضایش از جمله شریعتی می توانستند از آن برای پیوستن به احزاب سیاسی موجود استفاده کنند. بیشتر جوانان عضو کانون (نشر حقایق اسلام) به تدریج به نهضت خدایپرستان سوسیالیست گرایش پیدا کردند

محمد تقی شریعتی پیرو نهضت خدایپرستان سوسیالیست بود و به دنبال سفر محمد نخشب و حسین راضی و تشکیل حوزه حزب ایران و سپس جمعیت آزادی مردم ایران، در حقیقت ادامه دهنده راه و اندیشه نهضت خدایپرستان سوسیالیست محسوب می شدند، علی شریعتی نیز به نهضت خدایپرستان سوسیالیست پیوست. و همان جا نخستین

آموزه‌های اسلام انتقادی‌اش را کسب کرد. او تحت تاثیر این آموزه‌ها کتاب «ابوذر خداپرست سوسیالیست نوشته جوده السحر» را در سال ۱۳۳۴ ترجمه و منتشر ساخت.

ساختار باورشناسی این نهضت، بر سوسیالیسم به عنوان نظامی اقتصادی استوار بود که عدالت اجتماعی و توحید را بنیان فلسفی خود بر می‌شمرد. نهضت باور داشت که سوسیالیسم بر پایه نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، سریع‌ترین راه برای از میان برداشتن بهره‌کشی، تهیدستی و محرومیت توده‌هاست. و نیز به باور این گروه دستیابی به این هدف‌ها، گوهر مفهوم عدالت در اسلام بود. شریعتی از پیرامون به مرکز مبارزه وارد شد و به شاخه مشهد نهضت مقاومت ملی به رهبری روحانی مبارز آیت الله محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی پیوست. علی شریعتی یکی از سخنگویان و فعالان آتشین این نهضت علیه سلطه و استثمار غرب در ایران بود. فعالیت‌های مصرانه‌اش باعث دستگیری او در سال ۱۳۳۶ و انتقال فوری‌اش به زندان قزل‌قلعه در تهران به مدت هشت ماه شد.

شریعتی در پاریس به گروه فعالان ایرانی نظیر ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران پیوست و در سال ۱۳۴۱ سازمان نهضت آزادی ایران (بخش خارج از کشور) بنیان گذاشته شد. در جریان کنگره جبهه ملی ایران در اروپا در ویسبادن (جمهوری آلمان فدرال) در مرداد ۱۳۴۱ با نظر حسین راضی، شریعتی با توجه به قدرت فکری و قلمی‌اش، به عنوان سردبیر روزنامه فارسی‌زبان ایران آزاد (ارگان جبهه ملی ایران خارج از کشور در اروپا) انتخاب شد. اولین شماره این نشریه پس از سردبیری شریعتی در ۲۴ آبان ۱۳۴۱ منتشر گردید. این نشریه دیدگاه‌های روشنفکران ایرانی خارج و نیز واقعیت‌های مبارزات مردم ایران را منعکس می‌کرد و ارگان رسمی جبهه ملی ایران در اروپا محسوب می‌گردید. قبل از آن پرویز ورجاوند سردبیری این نشریه را بر عهده داشت.

در سال ۱۳۳۷ شمسی دکتر شریعتی به سازمان آزادیبخش الجزایر پیوسته و سخت به فعالیت می‌پردازد. در سال ۱۳۳۸ شمسی مقاله‌ای تحت عنوان "به کجا تکیه کنیم" را در یکی از نشریات فرانسه منتشر میکند. در همان اول به علت فعالیت در سازمان آزادیبخش الجزایر گرفتار میشود و در زندان پاریس با "گیوز" مصاحبه‌ای میکند که در سال ۱۳۴۳ در توگو چاپ میشود. در سال ۱۳۳۹ نیز مقاله‌ای تحت عنوان "مرگ فرانتس فانون" را در پاریس منتشر میکند، همچنین در طول مبارزات مردم الجزایر برای آزادی دستگیر میشود و مورد ضرب و شتم پلیس فرانسه قرار می‌گیرد و روانه بیمارستان میشود و سپس به زندان فرستاده می‌شود.

پس از اتمام تحصیلات در فرانسه وی در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت و در مرز دستگیر شد. که مربوط به محکومیت قبل وی که در هنگام خروج از ایران معلق مانده بود و در عین حال لازم‌الاجرا بود. بعد از بازداشت به زندان قزل‌قلعه در تهران منتقل شد. پس از چند ماه زندان، اوایل شهریور همان سال آزاد و به مشهد برگشت در سال ۱۳۴۴ به عنوان دبیر انشاء کلاس چهارم دبستان در یکی از روستاهای مشهد استخدام می‌شود، و سپس در دبیرستان به تدریس می‌پردازد و بالاخره به عنوان استادیار تاریخ وارد دانشگاه مشهد می‌شود. در سال ۱۳۴۸ به حسینیه ارشاد دعوت می‌شود و به زودی مسئولیت امور فرهنگی حسینیه را به عهده گرفته و به تدریس جامعه‌شناسی مذهبی، تاریخ شیعه و معارف اسلامی می‌پردازد. حسینیه ارشاد به محل تجمع جوانانی تبدیل می‌شود که خواهان پایان دادن به استبداد و وضع موجود بودند. سرانجام در سال ۱۳۵۲، رژیم، حسینیه ارشاد را تعطیل نمود، شریعتی از آبان ماه ۱۳۵۱ تا تیر ماه ۱۳۵۲ به زندگی مخفی روی آورد.

ساواک به دنبال او بود و از تعطیلی حسینییه ارشاد به بعد، متن سخنرانی‌های شریعتی با اسم مستعار به چاپ می‌رسید. در تیر ماه ۱۳۵۲، ساواک پدر علی شریعتی و بعد برادر خانم وی را به گروگان گرفت و به زندان اوین برد تا شریعتی به ناچار خود را معرفی کند. بعد از آن روز به مدت ۱۸ ماه به انفرادی رفت و پس از آن آزاد شد زیرا شاه به دلیل فشارهای بین‌المللی و درخواست وزیر فرهنگ الجزایر دریافت که نگه داشتن شریعتی در زندان بیش از آزادی او می‌تواند به شهرت و محبوبیت او بیفزاید. وی پس از آزادی از زندان روزهای بسیار سختی را پشت سر گذاشت. اسارت درازمدت در سلول، او را سخت به نور آفتاب حساس کرده بود و از نظر روحی هم مقداری افسرده شده بود. رژیم همه راه‌های مبارزه اجتماعی را بر او بسته بود، حسینییه ارشاد تعطیل و او از تدریس در دانشگاه محروم شده بود. مبارزه مخفی هم عملاً امکان نداشت. ساواک او را شدیداً تحت نظر داشت و روز به روز حلقه این محدودیت‌ها تنگ‌تر می‌شد. شریعتی خود می‌گوید: «ظاهراً آزاد هستیم و از قید اسارت، به اصطلاح رهایی یافته‌ام ولی آنچه مسلم است نوع زندانم تغییر کرده و از زندان دولتی به زندان خانه منتقل شده‌ام». دکتر شریعتی پس از دو سال، خسته از وضعیتش تصمیم به «هجرت» می‌گیرد. ممنوع‌الخروج بودن مانع بزرگی برای مهاجرت او به خارج از کشور بود. اما وی با گرفتن گذرنامه با اسم فامیلی "مزینانی" توانست از کشور خارج شده و تهران را به مقصد بروکسل ترک کند. شریعتی پس از چند روز اقامت در بروکسل آنجا را به مقصد ساوت‌همپتون انگلیس ترک می‌کند و در آنجا فوت می‌کند.

شریعتی یکی از متفکران مسلمان بود و در عین حال، رویکردی نقادانه نسبت به برخی از باورهای مذهبی داشت. او به‌طور خاص، تشیع صفوی را مظهر سنت مسخ شده می‌داند و آن را توأم با اسارت‌پذیری، خرافه، تقلید و جبرگرایی معرفی می‌کرد. وی همچنین به مدرنیته نیز انتقاد می‌کرد و معتقد بود که راه پیشرفت و ترقی ملت‌های شرقی، متفاوت از راهی است که غرب پیموده‌است. البته استفاده آگاهانه از تجربیات مدرنیته در غرب، مورد پذیرش شریعتی قرار داشت. وی راهکار برون رفت از تنگناهای مدرنیته را بازگشت به صدر اسلام می‌دانست. به باور علی شریعتی، تاسیس دولت صفوی در برابر امپراطوری عثمانی یکی از بزرگترین توطئه‌ها است تا با براگیختن جنگ‌های مداوم میان دو امپراطوری، جهان اسلام را تضعیف کنند. بدین لحاظ اسلام عثمانی را آلترناتیوی در برابر مدرنیته قلمداد می‌کرد.

شریعتی چنین می‌گوید:

«... سوسیالیسم راستین، که جامعه‌ای بی‌طبقه می‌سازد، بدون مذهب ممکن نیست. زیرا انسان‌ها اگر به مرحله‌ای از رشد اخلاقی و کمال معنوی نرسند که بتوانند به خاطر برابری انسان‌ها از حق خود چشم پوشند و به مرحله‌ی ماوراء مادی «ایثار» برسند، جامعه‌ای برابر را نمی‌توان ساخت. زیرا حق‌ها هرگز برابر نیست و ماتریالیسم، جبراً به اندویدوئالیسم می‌انجامد و برعکس، مذهب نیز تا جامعه‌ای از بند افزون‌طلبی مادی و استثمار و تضاد طبقاتی رها نشده است، نمی‌تواند تحقق یابد. چه، تنها در چنین جامعه‌ای است که انسان رها شده از بند تنازع مادی، مجال آن را می‌یابد که از بیماری شیء شدن در نظام ماشینیسم و سرمایه‌داری، و یا از خود بیگانه شدن در برابر بت پول و مصرف و گرگ‌ومیش شدن در رابطه‌ی طبقاتی [نجات] یابد ... و در نتیجه، تکامل ذاتی خود پردازد و خلق‌وخوی خدا را گیرد و جانشین خدا در طبیعت گردد و این‌ها است دعوت‌های نهایی مذهب، که تنها در جامعه‌ای بی‌طبقه، که بر اساس «کتاب و ترازو و آهن» استوار است، نه جهل و تبعیض و ضعف، می‌تواند تحقق عینی یابد و تحقق توحید در زندگی بشری، این است». راه برون رفت را

در کتاب « امت و امامت » تشریح کرده است . بدین لحاظ می توان از دیگر نظریات عمده شریعتی نظریه امت، به پیشوایی امامت دانست که بسیاری این نظریه را سرآغاز پیدایش ولایت فقیه می دانند. وی آنرا برای جوامع عقب مانده تا دست یافتن آن ها به سطح قابل قبولی از توسعه شده بود. به باور منتقدان، شریعتی با طرح بحث امت و امامت و بی اعتنایی به رای مردم ، ناخواسته به توجیه نظریه ولایت فقیه در جمهوری اسلامی کمک کرده بود . این دیدگاه وی از طرف نگرش های اصلاح طلبانه مورد انتقاد و تجدید نظر قرار گرفت .

دکتر شریعتی دین را ایدئولوژیزه نمود و ایدئولوژی را مقدم بر فرهنگ می داند وی می گوید « دین داریم به منزله ایدئولوژی و دین داریم به منزله فرهنگ». به اعتقاد وی ایدئولوژی آن بود که نزد ابوذر (غفاری) و فرهنگ آن که نزد ابوعلی (سینا) بود. بخش های زیادی از روحانیون به مخالفت و حتی تکفیر و قتل دکتر شریعتی فتوای دادند آیت الله مرتضی انصاری قمی خواستار حبس و اعدام شریعتی شد. او به دولت، مردم و روحانیون هشدار داد: «در یک قرن اخیر، اسلام و تشیع هیچگاه دشمنی خطرناکتر و گستاخ تر از علی شریعتی به خود ندیده است». ناصر مکارم شیرازی با چاپ مقاله ای در مجله مکتب اسلام و با عنوان «آیا شورا مبنای حکومت اسلامی است؟» نظر شریعتی را نادرست دانسته و استدلال کرده بود که شیعه به انتخاب خلیفه بر اساس رای شور معتقد نیست و خلیفه را منتخب خدا و پیامبر می داند .

فعالیت و تلاش های عملی وی و همچنین آموزه های وی در نقد جامعه سرمایه داری و دیدگاه ها و مذهب کهن و سنتی ، وی را بعنوان یک معلم الگو و راهنمای بسیاری از دانش آموزان و دانشجویان قرار داد و جایای نظرات و دیدگاههای او در انقلاب اسلامی توسط کسانی که تلاش بسیار زیادی در استقرار نظام اسلامی داشته بجا گذارد . طرفداران دکتر شریعتی در رابطه با نظام جدید به دو دسته تقسیم شدند . اکثریت آنها در ارکان اجرایی نظام قرار گرفته و به سازماندهی ساختار ها و تشکیلات نظام جدید پرداختند اما در مراحل بعد بعنوان اصلاح طلب از قطار جمهوری اسلامی پیاده و از حاکمیت اخراج گردیدند . اما برخی از رهروان وی نیز با نظام جدید اسلامی به مقابله پرداخته و به زندان و اعدام محکوم گردیدند . دکتر مجید شریف یکی از هواداران وی ، در قتل های زنجیره ای بدست بخش خودسر! وزارت اطلاعات به قتل رسید .

استاد مرتضی مطهری

استاد مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ در شهر فریمان از توابع مشهد در خانواده ای روحانی با اصالت هراتی زاده شد. پدرش شیخ محمد حسین کیخا (مطهری)، نوه شیخ محمد علی کیخا از معتمدین سیستان از دهکده کنگ پیران بخش پشت آب شهرستان زابل بود..

استاد مطهری نزد آیت الله صدوقی، کتاب «مطوّل» را فراگرفت و نزد آیت الله مرعشی نجفی، «شرح لمعه» را آموخت. در دوره اقامت پانزده ساله خود در قم از بروجردی (در فقه و اصول) و آیت الله خمینی (به مدت ۱۲ سال در فلسفه و اصول) و علامه طباطبائی (در فلسفه: الهیات شفای بوعلی و دروس دیگر) بهره گرفت. ایشان در مدت اقامت خود در قم علاوه بر تحصیل علم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز مشارکت داشت و از جمله با فدائیان اسلام در ارتباط بوده است

استاد مطهری در سال ۱۳۳۱ که ۳۳ سال داشت از قم به تهران مهاجرت کرد و در این شهر به تدریس در مدرسه مروی و تألیف و سخنرانی‌های تحقیقی پرداخت. در جریان نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت روحانیون دو قسمت شده بودند دسته اول روحانیونی بودند که تا آخرین لحظه با مصدق ایستادند و حتی بعد از کودتا هم پشت او را خالی نکردند. آیت الله سید رضا زنجانی؛ آیت الله طالقانی؛ آیت الله محلاتی؛ سید جعفر غروی ... از این دسته بودند. که برخی از جمله آیت الله زنجانی در جریان کودتا به زندان افتاد و اندکی بعد آزاد گردید و نامه های مخفیانه دکتر فاطمی را از زندان به مصدق میرساند. گروه دوم از کودتا بجهت اینکه تضاد اصلی خود را نیروهای سوسیالیست و ملی می دانستند، از سرکوب آنها توسط رژیم شاه راضی و برخی نیز مستقیماً از کودتا حمایت و بیانیه دادند. استاد مطهری جزو گروه دوم بود و لذا از دو سال پس از کودتا یعنی از سال ۱۳۳۴ تدریس خود را در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز کرد. اولین جلسه تفسیر انجمن اسلامی دانشجویان توسط استاد مطهری تشکیل گردید، و در همان سال در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و پس از تشکیل انجمن اسلامی پزشکان، مطهری به یکی از سخنرانان اصلی این انجمن تبدیل گشت. وی در طول سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ سخنران منحصر به فرد این انجمن بود.

مرتضی مطهری در فعالیت‌های سیاسی در کنار آیت الله خمینی بود، به طوری که می‌توان سازماندهی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران و هماهنگی آن با آیت الله خمینی را مرهون تلاش‌های او و یارانش دانست. وی در ساعت ۱ بعد از نیمه شب روز چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به دنبال یک سخنرانی مهیج علیه محمدرضا شاه پهلوی به وسیله پلیس دستگیر و پس از انتقال به زندان موقت شهربانی به همراه تعدادی از روحانیون تهران زندانی شد. پس از ۴۳ روز به همراه سایر روحانیون از زندان آزاد شد.

پس از تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، استاد مطهری از سوی آیت الله خمینی به همراه چند تن دیگر از شخصیت‌های روحانی عهده دار رهبری این هیئت‌ها گشت. پس از ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت توسط محمد بخارایی، کادر رهبری هیئت‌های مؤتلفه شناسایی و دستگیر و پس از چند روز تیرئه و آزاد شد.

ایشان برای اسلامی کردن محتوای نهضت تلاش‌های ایدئولوژیک بسیاری نمود. از جمله مهمترین این اقدامات می‌توان به کمک به تأسیس حسینیه ارشاد در سال ۱۳۴۶ اشاره کرد. پس از مدتی به علت اختلاف نظر با برخی از اعضای هیئت مدیره و از جمله اختلاف نظر با میناچی و دکتر شریعتی، در سال ۱۳۴۹ از عضویت هیئت مدیره آن موسسه استعفا داد و آن را ترک گفت

در سال ۱۳۴۸ به خاطر صدور اعلامیه ای با امضای ایشان و حضرت علامه طباطبایی و آیت الله حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی مبنی بر جمع اعانه برای کمک به آوارگان فلسطینی و اعلام آن طی یک سخنرانی در حسینیه ارشاد دستگیر شد و مدت کوتاهی را در زندان گذراند.

از مهم‌ترین فعالیت‌های او ارائه ایدئولوژی اسلامی از طریق تدریس و سخنرانی و تألیف کتاب متعدد است. به باور مطهری، اهمیت اینگونه فعالیت فرهنگی به ویژه در سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ به خاطر افزایش تبلیغات گروه‌های سوسیالیست و پدید آمدن گروه‌های مسلمان چپگرا - که مطهری آن را پدیده «التقاط» می‌نامید- به اوج خود رسید. در سال ۱۳۵۵ به

دنبال اختلاف با یکی از اساتید دانشکده الهیات زودتر از موعد مقرر بازنشسته شد. همچنین در طول این سال‌ها، مطهری با همکاری تنی چند از شخصیت‌های روحانی، «جامعه روحانیت مبارز تهران» را بنیان گذارد بدان امید که روحانیت شهرستان‌ها نیز به تدریج چنین سازمانی پیدا کند

استاد مطهری در دوران اقامت آیت الله خمینی در پاریس سفری به آن شهر نمود. در همین سفر آیت الله او را مسؤول تشکیل شورای انقلاب کرد. هنگام بازگشت آیت الله خمینی به ایران، مطهری مسؤولیت کمیته استقبال از امام را شخصاً به عهده گرفت مسئله عقب ماندگی جوامع مسلمان از دغدغه‌های فکری مطهری بود که سال‌ها او را به خود مشغول کرده مطهری نظریه‌ای را که علت انحطاط تمدن‌ها را همان علل ایجاد آن می‌داند را مورد قبول نمی‌داند. به عقیده او یکی از عوامل انحطاط مسلمانان فهم غلط آنها از دین است. و تلاش داشت با همت مراجع و روحانیون طراز بالا، دین در دوران حکومت اسلامی بصورت محتوایی و واقعی معرفی نماید.

استاد مطهری در ابتدا همکاری‌هایی با دکتر شریعتی داشت اما بعدها با وی زاویه پیدا کرد. استاد مرتضی مطهری در نامه‌ای در آستانه انقلاب اسلامی به سید روح‌الله خمینی می‌نویسد

«کوچک‌ترین گناه این مرد بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاه‌های ظلم و جور علیه توده مردم را به صورت یک اصل کلی اجتماعی درآورد و مدعی شد که ملک و مالک و ملا و به تعبیر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه در کنار هم بوده و یک مقصد داشته‌اند»

استاد مرتضی مطهری در شامگاه روز سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ پس از پایان جلسه‌ای در منزل دکتر یدالله سجایی به همراه گروهی از رجال سیاسی انقلابی، در تاریکی شب و هنگام خروج از محل جلسه، هدف گلوله یکی از افراد گروه فرقان قرار گرفت و پس از انتقال به بیمارستان طرفه رحلت نمود.

استاد مطهری نقش بسزایی در تبلیغ مبانی دینی و تلاش برای تشکل حول محوریت اسلام و آموزش اقشار تحصیلکرده در این خصوص داشت.

فرزاد کمانگر

فرزاد کمانگر در سال ۱۳۵۴ در کامیاران دیده بجهان گشود -فعال حقوق بشر، فعال محیط زیست، روزنامه‌نگار و فعال صنفی، و معلم کرد ایرانی بود فرزاد کمانگر، دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، عضو انجمن صنفی فرهنگیان و انجمن زیست محیطی ناسک (آهو) بوده و با نام مستعار "سیامند" در ماهنامه فرهنگی آموزشی رویان که به اداره آموزش و پرورش کامیاران تعلق دارد قلم می‌زده است. وی در زمینه حقوق قومی و مسائل زنان فعال بوده، در مرداد ۱۳۸۵ (ژوئیه ۲۰۰۶) به تهران سفر کرده بود به همراه دوستش دستگیر می‌شود به اتهام عضویت و همکاری با پژاک به اعدام محکوم شد فرزاد کمانگر به پاس فعالیت هایش، به صورت افتخاری گزارشگر ویژه مجموعه

فعالان حقوق بشر در ایران نیز بود. یونسکو در گزارش خود در مورد فشارها علیه فضاهاى آموزشی، به موضوع اعدام فرزند کمانگر اشاره کرد. و سازمان دیده بان حقوق بشر از او به عنوان یک معلم یاد کرده است.

خلیل بهرامیان وکیل کمانگر پس از اجرای حکم گفت: « قاضی پرونده حرفهای کمانگر و من را نشنید و من معتقدم کمانگر صددرصد بی گناه بود و حتی عضو گروه پ ک ک هم نبود اصلاً نه عضو بود نه هوادار بود اصلاً شخصیتی نبود که اهل این برنامه‌ها باشد »

میرحسین موسوی در بیانیه‌ای به اعدام فرزند کمانگر و دیگر همراهان او ، اعتراض کرد و روند دادرسی و محاکمات را ناعادلانه دانست و این اعدام‌های ناگهانی را در آستانه خرداد و اولین سالگرد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، پرسش برانگیز عنوان کرد

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های معلمان در بیانیه‌ای، روز اعدام فرزند کمانگر را یک روز فاجعه‌آمیز برای معلمان، فعالان اتحادیه‌های کارگری و حقوق بشر نامید اتحادیه معلمان سوئد نیز با انتشار بیانیه‌ای اعدام فرزند کمانگر را محکوم کرد

سیمین بهبهانی، در اعتراض به اعدام کمانگر و ۴ همراهش شعری سرود :

بگو چگونه بنویسم یکی نه، پنج تن بودند

نه پنج، بلکه پنجاهان به خاطرات من بودند

بگو چگونه بنویسم که دار از درخت آمد

درخت آن درختانی که خود تبر شکن بودند

بشنوید

بگو چگونه بنویسم که چوب دارها روزی

فشرده پای آزادی به فرق هر چمن بودند

نسیم در درختستان به شاخه ها چو می پیوست

پیام هاش دست افشان به سوی مرد و زن بودند

کنون سری به هر داری شکسته گردنی دارد

که روز و روزگاری یلان تهمتن بودند

چه پای در هوا مانده چه لال و بی صدا مانده

معطل اند این سرها که دفتری سخن بودند

مگر ببارد از ابری بر این جنازه ها اشکی

که مادران جدا مانده ز پاره های تن بودند

ز داوران بی ایمان چه جای شکوه ام کاینان

نه خصم ظلم و ظلمت ها که خصم ذوالمنن بودند

پاییز در چشم میدیا - نوشتاری از فرزاد کمانگر

پاییز با همه ی زیباییش مهمان طبیعت شده بود و طبیعت شبیه عروس مغروری بود که خیاط آفرینش برای آراستنش از هیچ رنگی کم نگذاشته بود. در میان باغ ها و مزارع که بسان تابلویی زیبا راه باریک و پر پیچ و خم روستا در آن گم می شد محو این زیبایی ها می شدم.

همیشه این راه باریک را برای برگشتن به روستا به جاده ی بی روحی که دل مزارع را بی رحمانه و ناشیانه شکافته بود ترجیح می دادم. سه روز تعطیلی و دوری از مدرسه و اشتیاق دیدار دوباره ی بچه ها بر سرعت گام هایم می افزود. رابطه ی من و دانش آموزانم تنها رابطه ی معلم و شاگردی نبود. برای من آنها اعضای خانواده ام بودند. انگار سال ها با هم زندگی کرده بودیم. هر روز با کلاس اولی ها روبوسی می کردم. برای صبحانه بوی روغن محلی و آش و نان تازه ای که بچه ها با خودشان می آوردند تا مهمانشان شوم در مدرسه می پیچید. از ساعت هشت صبح تا پنج بعد از ظهر در مدرسه بودم. در بین کلاس اولی ها دختری بنام میدیا ۱ بود که چشمان زیبا و موهای بلند طلایی و شیرین زبانی اش از او فرشته ای معصوم ساخته بود تا برای من و همه ی روستا دوست داشتنی باشد.

هر روز میدیا زنگ تفریح همراه با دوستانش مرا به اجبار از دفتر مدرسه به حلقه ی عمو زنجیر باف کلاس اولی ها می کشاند و من ناخواسته تسلیم بازی کودکانه ی آنها می شدم. مادر میدیا زن جوان و مهربانی بود که به تحصیل و تربیت فرزندش اهمیت بسیار می داد. هفته ای یک بار به مدرسه می آمد، و اما پدر میدیا مردی بود خشن که سایه ی هولناکش زیادی بر زندگی آن زن سنگینی می کرد. هرگاه میدیا مادرش را در مدرسه می دید مانند پروانه ای به دور او می چرخید و او نیز محو تماشای دخترش می شد. گاهی به دور دست ها خیره می شد و آه سوزناکی از اعماق وجودش می کشید. رفتار او و عشقش نسبت به میدیا برایم به صورت معما در آمده بود. همیشه در چشمانش درد یا غصه ای جا خوش کرده بود.

آن روز مزارع خلوت بود، از کنار چشمه گذشتم، خبری از عطر چای تازه دم نبود، اصلاً بر خلاف همیشه کسی مشغول کار نبود. دلهره ای عجیب به سراغم آمده بود. از کنار قبرستان روستا گذشتم، قبر جدیدی توجهم را به خود جلب کرد. با خودم گفتم طبق قانون نانوشته ی طبیعت، سال خورده ای ساکن جدید این مکان شده است. به مدرسه که رسیدم کسی از سر و کولم بالا نرفت. یک راست وارد کلاس شدم، سلام کردم، چند نفری به آرامی جواب دادند، می خواستم علت را جویا شوم که در کلاس بواسطه ی سنگی که پشت آن گذاشته بودیم تا باز نشود با سر و صدا باز شد و میدیا وارد کلاس شد. من که متوجه غیبت او نشده بودم لبخندی زدم و میدیا سرش را پایین انداخت و با چشمانی پر از اشک سلام کرد و

سر جایش نشست. پرسیدم چی شده میدیا؟ به من هم بگین. کژال دوست و همسایه ی میدیا گفت : آقا مگه نمی دونی دادا خیال خودسوزی کرده؟ گفتم خیال؟ گفت بله،مادر میدیا.

با دیدن چشمان گریان میدیا من بی اختیار به گریه افتادم و همه ی کلاس با اشک های میدیا گریستند. میدیا مادرش را در حال سوختن دیده بود. از آن روز به بعد نه من و نه هیچ کس دیگری خنده های کودکانه ی میدیا را ندید. چشم های او شباهت عجیبی به چشمان مادرش پیدا کرد، یک زن ، یک درد در چشمانش جا خوش کرد و کلاس شاد ما تا آخر سال به رنگ چشم های خزان زده ی میدیا در آمد.

فرزاد کمانگر / زندان اوین

اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

فرزاد کمانگر در زندان اوین نامه ای را خطاب به سایر معلمان این نامه در پی می آید:

* "قوی باش رفیق"

یکی بود یکی نبود ماهی سیاه کوچولویی بود که با مادرش در جویبار زندگی می کرد ، ماهی از ۱۰۰۰۰ تخمی که گذاشته بود تنها این بچه برایش مانده بود بنابراین ماهی سیاه یکی یک دانه ی مادرش بود، یک روز ماهی کوچولو گفت: مادر من می خواهم از اینجا بروم. مادرش گفت کجا؟ می خواهم بروم ببینم جویبار آخرش کجاست.

هم بندی ، هم درد سلام

شما را به خوبی می شناسم. معلم، آموزگار، همسایه ی ستاره های خاوران، همکلاسی ده ها یار دبستانی که دفتر انشایشان پیوست پرونده هایشان شد و معلم دانش آموزانی که مدرک جرمشان اندیشه های انسانیشان بود. شما را به خوبی می شناسم، همکاران صمد و خان علی هستید. مرا هم که به یاد دارید

منم ، بندی بند اوین منم دانش آموز آرام پشت میز و نیمکت های شکسته ی روستاهای دورافتاده ی کردستان که عاشق دیدن دریاست منم به مانند خودتان راوی قصه های صمد اما در دل کوه شاهو

منم عاشق نقش ماهی سیاه کوچولو شدن

منم، همان رفیق اعدامیتان

حالا دیگر کوه و دره تمام شده بود و رودخانه از دشت همواری می گذشت. از راست به چپ رودخانه های کوچک دیگری هم به آن پیوسته بودند و آبش را چند برابر کرده بودند... ماهی کوچولو از فراوانی آب لذت می برد... ماهی کوچولو خواست ته آب برود. می توانست هر قدر دلش خواست شنا کند و کله اش به جایی نخورد ناگهان یک دسته ماهی را دید ، ۱۰۰۰۰ تایی میشدند، که یکی از آنها به ماهی سیاه گفت: به دریا خوش آمدی رفیق.

همکار دربند، مگر می توان پشت میز صمد شدن نشست و به چشمهای فرزندان این آب و خاک خیره شد و خاموش ماند؟

مگر می توان معلم بود و راه دریا را به ماهیان کوچولوی این سرزمین نشان نداد؟ حالا چه فرقی می کند از ارس باشد یا کارون، سیروان باشد یا رود سرباز، چه فرقی می کند وقتی مقصد دریاست و یکی شدن، وقتی راهنما آفتاب است. بگذار پاداشمان هم زندان باشد.

مگر می توان بار سنگین مسئولیت معلم بودن و بذر آگاهی پاشیدن را بر دوش داشت و دم برنیارود؟ مگر می توان بغض فروخورده دانش آموزان و چهره ی نحیف آنان را دید و دم نزد؟ مگر می توان در قحط سال عدل و داد معلم بود، اما "الف" و "بای" امید و برابری را تدریس نکرد، حتی اگر راه ختم به اوین و مرگ شود؟

نمی توانم تصور کنم در سرزمین "صمد"، "خانعلی" و "عزتی" معلم باشیم و همراه ارس جاودانه نگردیم. نمی توانم تجسم کنم که نظاره گر رنج و فقر مردمان این سرزمین باشیم و دل به رود و دریا نسپاریم و طغیان نکنیم؟

می دانم روزی این راه سخت و پر فراز و نشیب، هموار گشته و سختی ها و مرارت های آن نشان افتخاری خواهد شد "برای تو معلم آزاده"، تا همه بدانند که معلم، معلم است حتی اگر سدّ راهش فیلتر گزینش باشد و زندان و اعدام، که آموزگار نامش را، و افتخارش را ماهیان کوچولویش به او بخشیده اند، نه مرغان ماهیخوار.

ماهی کوچولو آرام و شیرین در سطح دریا شنا میکرد و و با خود می گفت: حالا دیگر مردن برای من سخت نیست، تأسف آور هم نیست، حالا دیگر مردن هم برای من... که ناگهان مرغ ماهی خوار فرود آمد و او را برداشت و برد. ماهی بزرگ قصه اش را تمام کرد و به ۱۲۰۰۰ بچه و نوه اش گفت حالا دیگر وقت خواب است. ۱۱۹۹۹ ماهی کوچولو شب بخیر گفتند و مادر بزرگ هم خوابید اما این بار ماهی کوچولوی سرخ رنگی هرکاری کرد خوابش نبرد. فکر برش داشته بود...

دیدگاههای فرزاد در مورد مسائل ملی و توسعه اجتماعی - اقتصادی

نگرش فرزاد در تحلیل تضادهای قومی و ملی که در زیر نقل می شود، کاملا گویای آنست که نگرش، دیدگاه، ارزش ها و نتجیتا عمل فرزاد اساسا با مقوله ای که قوه قضائیه وی را متهم کرده سنخیت نداشته و همانطور که گفته شد این یک اعدام سیاسی برای ایجاد و رعب در بین جنبش معلمان مبارز بوده است:

فرزاد: «... در شرایط توسعه یافتگی و وجود مناسبات اجتماعی عادلانه و مساوات گرایانه، همزیستی اقوام و نژادهای گوناگون نه تنها مسأله آفرین نیست بلکه می تواند به غنای فرهنگی آن جامعه از سویی و بالا بردن ظرفیت تحمل و کاهش تعصبات فرهنگی و کوتاه نگری افراد آن از سوی دیگر کمک کند. امروزه به ویژه که در عصر جهانی شدن سایه ی یکنواختی کسالت آور فرهنگی، تهدیدی برای بسیاری از جوامع است، وجود این تکثر و تنوع فرهنگی موهبتی است که

باید به خوبی آن را پاس داشت. در عین حال در شرایطی که مدیریت جامعه توجه کافی به نیازها و حقوق مشروع این اقلیت‌ها نداشته باشد، خواه ناخواه باید منتظر پیامدهای پردامنه چنین امری بود.»

معلم اعدامی زندان اوین

فرزاد کمانگر - اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

نامه فرزاد کمانگر به رئیس قوه قضائیه

وکیل فرزاد کمانگر حدود دو سال قبل با اعتقاد به بی گناهی موکل خود درخواست اعمال ماده ۱۸ (برگزاری دادگاه مجدد) را به قوه قضائیه ارائه نمود، پس از این اقدام همواره دستگاه قضایی و امنیتی از ناپدید بودن این پرونده سخن گفته اند، این موضوع باعث شده است تا سه متهم پرونده کماکان تحت حکم اعدام قطعی به سر برند و هر لحظه احتمال اجرای حکم برای آنان متصور باشد.

فرزاد کمانگر، آموزگار دربند با نگارش و ارسال نامه ای به ریاست قوه قضائیه بر لزوم وجود سایه قانون بر این پرونده و برگزاری دادگاه مجدد تاکید کرده است، متن این نامه عیناً در پی می آید :

جناب آیت الله لاریجانی

با سلام ،

ده سال پیش هنگامی که آیت الله شاهرودی اعلام نمودند که ویرانه ای را تحویل گرفته اند ، همه امیدوارانه تغییر و تحولاتی اساسی در قوه قضائیه را به انتظار نشستند. حضور ده ساله ایشان که فرصت کمی هم نبود با احیای مجدد دادسراها ، تصویب قانون حفظ حقوق شهروندی و کرامت انسانی ، تهیه لایحه حبس زدایی و موضع گیری های صریح ایشان در برابر احکام سنگسار و اعدام کودکان زیر هجده سال و بقیه اقدامات اصلاح گرایانه ایشان در قوه قضائیه امیدهای بسیاری را در جهت آبادانی این ویرانه در اقشار مختلف مردم و زندانیان و به طور کلی هر شخصی که به نحوی از انحاء با قوه قضائیه سر و کار داشته است به وجود آورد ، اما هنوز هم نابسامانی ، ناهنجاری ، خودسری ، برخوردهای سلیقه ای و قانون گریزی در مجموعه تحت امر ایشان و ادامه آن، که متأسفانه تاکنون فرصتی برای جنابعالی در رفع آن ها به عمل نیامده است ، آن چنان رواج داشته و دارد که ناچارم به عنوان فردی که خود را یک زندانی سیاسی و عقیدتی می داند، شرح آنچه را که به ناروا بر این جانب روا ساخته اند به عرض حضرتعالی برسانم؛

(۱) در مرداد ماه ۸۵ دستگیر شدم در حالیکه تا روز قبل از آن به عنوان معلمی که با دوازده سال سابقه تدریس از انواع فیلترهای حراست و گزینش عبور کرده و مسئولیت پرورش و تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک را به عهده داشته ام . در مرحله تفهیم اتهام و بازجویی در بازداشتگاه وزارت اطلاعات اتهام اینجانب عضویت در حزب پژاک اعلام شد. در روند تمام بازجویی ها در تهران ، کرمانشاه و سنندج مرا تحت شدیدترین شکنجه های جسمی و روحی و روانی قرار دادند تا به

این اتهام واهی تن دهم . اینجانب علیرغم تحمل شکنجه های طاقت فرسا به دلیل واهی بودن چنین اتهامی همواره و همواره اتهام فوق را رد نموده ام. با این وجود متأسفانه تنها بر اساس برداشت ذهنی بازجویان اولیه پرونده و شرایط منطقه انتساب اتهام فوق به اینجانب را مسجل اعلام کردند.

۲) در جلسه هفت دقیقه ای در شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب تهران در کمال ناباوری از قاضی پرونده شنیدم که: "وزارت اطلاعات خواستار اعدام شماست ، بروید و آن ها را راضی کنید."

۳) قبل از جلسه دادرسی ، اینجانب از کلیه اتهامات مبرا شناخته شده و این بار با اتهام جدید عضویت در حزب پ.ک.ک. در جلسه مذکور محکوم به اعدام گردیدم . با تأسف حکم مذکور در دیوان عالی کشور بدون توجه به انواع و اقسام امور خلاف قانون آیین دادرسی کیفری که بروز آن در پرونده محرز و متقن است ، تأیید گردید.

۴) پس از مدتی بر اثر اعتراض مردمی که در مرداد ماه ۸۷ به خاطر اعتراض به حکم اینجانب ، دوباره در بازداشتگاه تهران به مدت ۵ ماه دیگر تحت بازجویی مجدد قرار گرفتیم و در کمال شگفتی رویکرد کلی بازجویان و کارشناسان وزارت اطلاعات با عملکرد سابق تناسب معکوس داشته است و در حالیکه با شواهد و قراین بسیار و بازجویی های جدید برای کارشناسان پرونده مشخص شده بود که عضو هیچ حزب و سازمانی نبوده ام، به اینجانب اعلام نمودند با توجه به شرایط جدید حاکم بر پرونده از خانواده، دوستان و همکاران بخواهید که مبدا مورد سوء استفاده قرار بگیرند، چرا که اساساً شما عضو هیچ حزب و گروهی نبوده اید که اکنون کسی بخواهد با موج سواری سیاسی از پرونده بهره برداری مصادره به مطلوب بنماید.

"جناب آیت الله لاریجانی اینجانب خود را فردی بی گناه می دانم و نمی توانم انتساب اتهامی را به خود قبول نمایم که از بیخ و بن جعلی و خیالی بوده ، به طوری که بازجوی اخیرالذکر اینجانب در بازداشتگاه ۲۰۹ ضمن اظهار تأسف شدید به خاطر اعمال شکنجه بر من در سندانج و کرمانشاه این اعمال را عملی خودسرانه و قانون شکنی محض می دانست و پی گیری حقوقی آن را حق مسلم من می دانست و حتی قرار شد تمامی مساعی قانونی را به کار گیرند تا روند بررسی پرونده اینجانب تحت اعمال ماده هجده انجام پذیرد، اما اینجانب پس از مدت تقریباً ۱۸ ماه و حتی با پی گیری نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی نه تنها هنوز جوابی در یافت نکرده ام ، بلکه این بار در کمال حیرت دریافتم که اثری از پرونده ام در هیچ یک از بخش های قوه قضایه نمی باشد .

جناب آیت الله لاریجانی از شما بعنوان قاضی القضاة حکومت اسلامی چند سؤال دارم که امیدوارم چنانچه مشغله های فراوان در این شرایط اجازه دهد پاسخ آن ها را حداقل به این جناب اعلام فرمایید:

۱) به نظر شما دادگاهی که پس از ۱۹ ماه بازداشت با قرائت کیفرخواست و دفاعیات من کلاً ۶ یا ۷ دقیقه طول کشیده و حتی در دادگاه اجازه صحبت کردن با وکیل هم به من داده نشده است و همچنین بعد از این جلسه دادگاه چند دقیقه ای

قاضی مرا متهم به همکاری با فرزاد کمانگر (یعنی خودم !! ؟) می نماید، می تواند حکم عادلانه ای صادر بنماید یا آیا اساساً پرونده را مطالعه نموده است؟

۲) کارشناسان وزارت اطلاعات ۱۵ ماه قبل از دادگاه و بعد در مراحل بعد مستمراً به من اعلام نمودند صدور حکم اعدام برای من ارسال پیامی روشن برای فعالان سیاسی و مردم جهت دوری از احزاب کرد و نشان دادن حسن نیت به بعضی از کشورهای همسایه؟! می باشد. آیا اینجانب به عنوان شهروندی در جمهوری اسلامی دارای این حقوق می باشم که وجه المصلحه بهبود روابط عادی کشورم با همسایگانش قرار نگیرم؟

۳) سخنگوی محترم قوه قضائیه آقای جمشیدی در مصاحبه خود در تاریخ ۸۷/۴/۲۴ تمامی اتهامات پیشین مرا حذف نمود و این بار در اظهار نظری جدید اتهام مرا عضویت در حزبی که من اتهام آن را هم قبول نداشتم بیان می کنند، اما چگونه است که هنوز دستور رسیدگی به پرونده اینجانب صادر نشده است.

۴) چرا دستگاه امنیتی عنوان می نماید که با توجه به بازتاب های وسیع رسانه ای و اجتماعی پرونده اینجانب چنانچه تجدیدنظری در گردش کار و موارد اتهامی و دادنامه های صادره صورت گیرد ، بیم تجری نهادهای حقوق بشری و نهادهای مدنی و گروه های سیاسی دگر اندیش که قبلاً در محکومیت حکم غیر قانونی اینجانب موضع گیری نموده اند ، می گردد. آیا پذیرش اشتباه و عبرت گیری از گذشته که در آموزه های اسلامی به آن حکم شده است ، آن چنان ناگوار و تلخ می باشد که برای فرار از آن به چنین دستاویزی چنگ زد؟

۵) با توجه به آنچه که گذشت آیا کل ماجرا را نافی و ناقض اصل استقلال و تفکیک قوا از یکدیگر نمی دانید؟ اگر نه چگونه است که قضات به عنوان اشخاصی مستقل نمی توانند در پرونده اعمال حق نموده و در عوض خود را ملزم به رعایت توصیه های غیررسمی نهادهای امنیتی می دانند؟

۶) آیا با عنایت به سطور گذشته، اینجانب به عنوان فردی تبعه ایران و برخوردار از حقوق شهروندی جمهوری اسلامی ایران ، این حق را دارم که مجدداً و در دادگاهی بی طرف و بر اساس قوانین مدون و رسمی جمهوری اسلامی و فارغ از ملاحظات سیاسی و مصلحت اندیشی های بی مورد ، محاکمه گردم ؟

جناب آیت الله لاریجانی با عنایت به موارد مشروحه فوق که نقض قانون آیین دادرسی کیفری در تمامی مراحل رسیدگی به پرونده اینجانب کاملاً آشکار و واضح بوده است و بر همین اساس در جهت احقاق حق خود قبلاً تقاضای اعمال ماده هجده به عمل آورده ، که از اختیارات خاص مقام محترم رئیس قوه قضائیه بوده و این تقاضا در زمان حاکمیت این ماده قانونی و قبل از فسخ آن به عمل آمده است . بنابراین اینجانب به این وسیله رسماً و مجدداً از حضرتعالی تقاضا دارم دستور فرمایید به خواسته مشروع اینجانب ، اگر تاکنون رسیدگی نشده باشد رسیدگی به عمل آمده و عنایت فرمایید نتیجه را نیز اعلام دارند تا پس از گذشت سال ها تحمل ناراحتی روحی بتوانم به زندگی عادی خود بازگردم.

توفیق حضرتعالی را در اجرای مسئولیت سنگین دادپروری صمیمانه آرزومندم

رونوشت :

- دادستان محترم کل کشور
- دادستان محترم تهران
- کمیسیون حقوق بشر قوه قضائیه
- فراکسیون نمایندگان محترم کرد مجلس شورای اسلامی

بررسی علل واقعی اعدام زندانیان از جمله فرزاد کمانگر و همراهانش

در مورد اعدام فرزاد کمانگر ، همراهان و بسیاری دیگر از زندانیان بی گناه می بایست گفت که با توجه به اینکه از نظر برخی از حناح های حاکمیت، حفظ نظام از اوجب واجبات است . از طرف دیگر بعلت نابسامانی اقتصادی - اجتماعی بسیار گسترده ، با برآمد جنبش های مطالبات کارگران ، معلمان ، پرستاران ، مردمی و جنبش های مدنی که رشد و گسترش می یابند و راه عاجل برون رفت از منشأ این تخاصمات و تضادها وجود ندارد ، برای حفظ نظام ، با احکام و اجرای اعدام بصورت رسمی یا غیر رسمی (قتل های زنجیره ای در خارج از زندان ها در داخل و خارج از کشور) دست به قربانی کردن چند بی گناه که از بد حادثه گرفتار آمده اند می زنند تا با رعب و وحشت (النصر بالرعب) بتوانند جنبش های مردمی را به عقب نشینی وادار و نظام را در وضعیت موجود حفظ کنند . فرزاد کمانگر و دیگر همراهانش و صدها تن از زندانیان از جمله « هدی صابر » معلم کبیر و شرافتمند - بی دلیل در زندان دوران محکومیتش را می گذراندند- به قتل رسیدند . کارهای آموزشی هدی صابر در آموزش فلسفه تاریخ و قانونمندی حرکت آن و پیگیری این قانونمندی در تاریخ ایران در نوع خود بی همتاست. علی صارمی ۶۰ ساله نیز ابتدا به زندان محکوم شد اما و پس از مدتی صرفاً با هدف النصر الرعب به اعدام محکوم شد . اساساً اعدام بدترین نوع قتل در تاریخ بشری است ، زیرا در عموم قتل ها ، نقشه ، برنامه و اعلام از قبل و زمان تعیین شده ای (همانند برنامه و زمان اعدام) وجود ندارد و قتل در اثر یک حادثه صورت می پذیرد گرفتن جان یک انسان با اعدام که طی مراحل مختلف دادگاه و حکم و زندان انجام می شود نابود کردن شأن روحی و جسمی انسان است . این اعدام ها به بهانه های مختلف انجام می شود در حالیکه ریشه در بستر و زمینه اجتماعی و اقتصادی موجود دارد . در مورد محکومین بزهکار به اعدام می بایست گفت : که کسی جانی بالفطره نیست که کار و زندگی شرافتمندانه

وجود داشته باشد اما با فروش چند گرم مواد مخدر زندگی اجتماعی و فردی خود را نابود کند. اعدام با موازین امروزی بشر مطابقت ندارد و بیش از ۱۴۰ کشور در جهان اعدام برای هر نوع عمل بزه را نیز لغو کرده اند، ۱۶ کشور مجازات اعدام را فقط در مورد جرایم سنگین (مانند جنایات جنگی) و به بنا حقوق جزایی نظامی خود مجاز میدانند. ۲۰ کشور مجازات اعدام را در عمل ممنوع، ولی قانوناً لغو نکرده اند. عموم کشورها برای ابراز عقیده و ایجاد حزب و تشکل و اقدام سیاسی اساساً جرم و زندان ندارند چه رسد به اعدام. با لغو اعدام برای اعمال بزه، در این کشورها هیچ اتفاق خاص و یا افزایش جرم بوقوع نپیوسته است. بسیاری از مراجع دینی نیز با استناد به روح و محتوای کلام کتب مقدس آسمانی، امروزه با حکم اعدام مخالف هستند و آنرا مرتبط با دوران کهن و ماقبل تمدن کنونی بشر می دانند. رویکرد اعدام درمانی در برابر ریشه ناهنجاری ها و تضادهای طبقاتی و نابسامانی ها حتی دامن متهمین در جرائم غیر سیاسی و مربوط به بزهکاری را نیز می گیرد. بسیاری از زندانیان که مدت قانونی زندانشان به اتمام رسیده بود، اعدام شدند و یا برخی که آزادی آنها بصلاح نظام نبوده، از جمله بهنام ابراهیم زاده که ابتدا چهار سال به زندان محکوم شده بود، مجدداً به ۹ سال دیگر محکوم شد. می توان گفت که بجای اتخاذ راهکاری اجتماعی - اقتصادی برای برون از بحران ها، راهکاری که این جناح ها برای تداوم حکومت اتخاذ می نماید همان زندان و شکنجه و اعدام درمانی است. راهکاری که به نابودی تمامی زیر ساخت های منابع فکری و انسانی جامعه ایران و تبدیل آن به یک ویرانه و گورستان خواهد شد. بعبارت دیگر حاکمیت از منطق سرزمین سوخته تبعیت می کند اعدام شدگان چیزی جز یک زندگی در خور انسان شرافتمند و نفی استبداد و مطلقیت و آزادی و دموکراسی را نمی خواهند. در بررسی شرایط و زمان اعدام فرزاد کمانگر نظریه فوق تأیید می شود. در زمان اعدام فرزاد شش معلم در زندان بودند و جنبش معلمان در بیرون در مقابل مجلس، خیابان پاستور و دیگر مناطق تهران و شهرستان ها به خیابان ها آمده بودند. دولت هیچ برنامه ای برای بهبود وضع معیشت و زندگی معلمان که با شعار در همین راستا روی کار آمده بود نداشت، دوره دوم ریاست احمدی نژاد با یک اعتراض سراسری همراه شده بود که بیش از یکسال بطول انجامیده بود. شرایط بشدت امنیتی بود و نیروهای نظامی و امنیتی تمامی مصادر در ارگان های دولتی، تمامی وزارت خانه ها از جمله وزارت نفت و قانون گذاری و مجلس را تسخیر کرده بودند. برای فرونشاندن اعتراضات و مطالبات بحق کل طبقه کارگر و از جمله معلمان می بایست چند بیگناه به پای دار روند تا بقیه حساب کارخودشان را بکنند، جناح هایی از حاکمیت، زندانیان و مردم را گروگان خود برای حفظ وضع موجود محسوب می کند، تا هر گاه اعتراضات و اعتصابات بالا می گیرد چند نفر می بایست قربانی شوند تا راه اندازان جنبش به خواست آنها تن دهند. این ها واقعیتی است که نشان می دهد بهبود سطح زندگی و کسب یک زندگی شرافتمندانه برای کل طبقه کارگر (کارگر و معلم و پرستار و کارمند جزء و ...)، با کسب حقوق مدنی و اصلاحات سیاسی در حاکمیت همه دو روی یک سکه بوده و از هم مجزی نیستند و لذا باید باترکیب مطالبات، برنامه و راهکار مبارزات را به ترتیبی تنظیم کنیم که دستاوردهای جنبش کلیه ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را مد نظر داشته باشد. بهبود و پیشرفت در هر کدام از حوزه ها منوط به پیشروی دردیگر حوزه ها دارد. یعنی افزایش حقوق و سطح زندگی مرتبط با کاهش قدرت سرکوب دولتی است. لذا نیروی پیشرونده می بایست گسترده و سراسری بوده و تمامی طبقه کارگر و اقشار تحت ستم را پوشش دهد. تشکل های معلمان در ارتباط با تشکل های سراسری کارگران، پرستاران، جنبش های مدنی، زنان و دانشجویان می تواند قدرت عظیم کسب کند و حاکمیت را مجبور به عقب نشینی و تند دادن به مطالبات سراسری آنها کند

معلم مبارز محمد ملکی

بار اول اما ملکی دانش آموز دبیرستان است و فعال دانش آموزی در نهضت مقاومت ملی در مکتب مصدق و مبارزانی چون آیت الله طالقانی و دکتر سبحانی و آیت الله زنجانی و دیگران. تا در بگیر و ببند های استبداد شاهی در ابتدای دهه ۴۰ به عنوان یک فعال دانشجویی زندانی می شود. دکتر ملکی پدر دانشگاه ها و فعالین دانشجویی ایران است. او اولین بار به عنوان دانشجو زندانی می شود.

دکتر ملکی فعال تمام قد ملی و مذهبی با مشی و مرام مصدق عالیقدر و سپس همراه و دوست و یار معلم دکتر شریعتی می شود. وی همراه دانشجویانش در دانشگاه تهران می شود، ملکی در مکتب طالقانی و مصدق و شریعتی و با آموزگاری و آموزش به نسل محمد حنیف نژاد بنیانگذار پیوند می خورد تا انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ جایی که دکتر ملکی تمام قد می ایستد و پهلوانی می کند. از شب انقلاب و سازمان ملی دانشگاهیان تا تحصن اساتید دانشگاه که دکتر محمد ملکی از شاخصه های آن است. ریاست دانشگاه تهران را آیت الله طالقانی به او پیشنهاد می کند و می پذیرد. وی انقلاب فرهنگی را ضدیت با فرهنگ قلمداد و آنرا « کودتای فرهنگی » می نامد و در برابر آن ایستادگی می کند و تا جایی که که امام جمعه آن روزهای تهران به او نسبت خیانت! می دهد. وی شش سال را در سخت ترین شرایط در زندان می گذراند. شرح زندان خود دنیایی از ناگفته ها است. خاطرات زندانش خود یک کتاب قطور است. بگذارید ماجرای ریاست دانشگاه را از زبان خود دکتر ملکی بخوانیم: ((پس از پیروزی انقلاب وقتی با اصرار آیت الله طالقانی ریاست دانشگاه را پذیرفتم، شرط کردم که طبق نظر ایشان که معتقد و مصرّ به شورایی اداره کردن تمام دستگاه ها و دخالت مستقیم مردم در اداره امور کشور بودند، برای حفظ استقلال دانشگاه این مؤسسه ی بزرگ علمی - فرهنگی را از طریق شوراهای مرکب از نمایندگان واقعی دانشجویان و استادان و کارمندان اداره کنیم. اینکار انجام شد اما به ذائقه شما و حزبتان خوش نیامد و توطئه ها شروع شد. با برنامه ریزی های حسن آیت دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی (طبق آنچه در نوار معروف آمده) تصمیم به بستن دانشگاهها گرفتند. دکتر ملکی شاخص معلمین مبارز و مستقلی است که هیچگاه حقیقت را فدای مصلحت نکرد و از بیان و افشای آنچه که ظلم و جنایت و استبداد نامید کوتاهی نکرده و تمامی هستی و زندگی خود را در این راستا قرار داده است .

وی پس از سپری شدن دوران محکومیتش یک گام از مطالبات و اهداف و آرمان هایش به عقب نگذاشته است . استقامتش در زندگی خود یک آموزش عملی برای مردم آزادیخواه و مبارز است آموزش به نسل جوان تر خود را بطور عملی و در صحنه زندگی همچنان به پیش می برد . نامه های او به مقامات صاحب قدرت ادامه مشی سازش ناپذیر او در برابر ظلم و بی حقوقی است

تهیه کننده: غلامعلی حسینی

معلم ریاضی بازنشسته